ربنا علیک توکلنا والیک انبنا والیک المصیر
تصنیف علامۂ زمان یگانۂ دوران مولانا محمد عبد الحی غفر له المنان
تبیان
شرح
میزان

بسم الله الرحمن الرحیم

الله محمود و محمد حامد فهو الحامد المحمود و صلی الله علیه و علی آله الارب الودود المعبود و بعد حمد و صلوة معترف
بنادانی از حلیهٔ کمال عاری محمد عبد الحی اللکنوی انصاری ابن مولانا محمد عبد الحلیم ادامه الله الکریم
بخدمت اصحاب دانش و ارباب بینش التماس میدارد که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب حمید باوائل سنه
یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری فارغ گردیدم بدرس کتب درسیه موافق طریقهٔ سنیهٔ نظامیه خدمت
جناب والد دام ظله شاغل شدم بضمن تحصیل علم صرف که میزان علوم ست فوائد که در حقیقت فرائد اند از زبان
درفشان حضرت قبله دام ظله شنیده خواستم که این فوائد را بسلک تحریر منسلک گردانم چندی برین برآمد
که مقصود از قوة بفعل برنیامد حالا که از کتب صرفیه بعونه تعالی فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم
ارادهٔ الهی قرین گردید که مکنون خاطر به بروز رسید شرحی بر میزان الصرف حاوی برخی از همان فوائد و دیگر
زوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده نامش **تبیان فی شرح المیزان** نهادم از اعیان
بنی نوع انسان اگر نفعی یابند امید دعاست و اگر بر خطای فقیر که لازم بشریت ست مطلع شوند رجای
آنست که مظهر صفت ستاری شوند والله الموفق والمعین و به نستعین **مقدمه** پیش از شروع علم صرف
اینقدر دانستن ضرورست که علم صرف علمیست بقواعد که شناخته شود بآنها احوال ابنیهٔ کلمات امور یکه
بناهای کلم را عارض میشوند سوای اعراب و بنا همچو تخفیف همزه و اعلال و ابدال و حذف وغیره و مراد از ابنیه

کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و سکنات؛ موضوع این علم یعنی چیزی که از عوارض
ذاتیهٔ او درین علم بحث کرده میشود ابنیهٔ کلم است بحیثیت عروض احوال مذکوره نه مطلقاً و آنچه بعضی
از محققین نوشته اند موضوع این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض
انتهی عجیب است زیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال احوال ابنیه بحث کرده شود و اذ لیس فلیس
و غرض ازین علم صیانت ذهن مبتدی است از خطای لفظی در کلمات عرب از جهت اعراب و بنا بلکه
از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هرگاه که دانستی این امور را
پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکنم
یا شروع کردم من تصنیف کتاب را باستعانت نام الله چنین الله که رحمن است ای رحمت کننده
بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت و غیره و رحیم است ای رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت **سوال**
بسم الله الرحمن الرحیم چیست **جواب** آیتی است از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل میان سور
سوال مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد **جواب** برای متابعت حدیث
نبوی صلی الله علیه و علی آله و سلم کل امر ذی بال لا یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر امر
صاحب شان که ابتدا کرده نشود دران بنام خدا پس آن امر ابتر ای دم بریده و ناتمام است **سوال**
بسم الله هم امر ذی بال است پس لازم آید که بسم الله را هم به بسم الله شروع سازم ثم و ثم و این تسلسل
محال است **جواب** از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است بدلالة عقل **سوال** اصل بسم چیست **جواب**
اصلش باسم بود بهمزهٔ وصل از جهت کثرت استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شده و حرف با را برای دلالت
بر الف محذوف مطول و درازی نویسند **سوال** در آیهٔ بسم الله مجریها و مرسیها همزهٔ وصل را چرا حذف
کردند **جواب** راکبان کشتی این کلمه را میگویند پس کثرت استعمال متحقق شد **سوال** در آیهٔ انه من
سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم چرا همزهٔ وصل را حذف کردند **جواب** این مشابه همان بسم الله است
که کثیر الاستعمال است **سوال** در اقرأ باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف نه کردند **جواب** بسبب
قلت استعمال آن **سوال** حرف با از مبنیات است و اصل در بنا سکون است و در حرف فیکه بنای

آنها بر حرف واحدست سکون متعذرست زیرا چه ابتدا بالساکن ممتنع ست پس لابد حرکت داده شود
ومنجمله حرکات فتحه اخت سکون ست در خفت پس مناسب بود که با مفتوح میشود مکسور چرا گردید
جواب اصل سکون است وسکون عدم حرکتست وکسره هم عدیم الوجود ست در فعل و اسم
غیر منصرف پس بدین مناسبت با را کسره دادند **سوال** اصل لفظ الله چیست **جواب**
اصلش الٰه ست بروزن فعال بمعنی معبود همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس و عوض همزه
الف ولام در آوردند ولام را در لام ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید
واگر کلمه یا برای ندا داخل کرده شود یا الله بالقطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین هنگام محض عوض
همزه ست و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندا چون معنی تعریف بالکلیه مرتفع
نشده لهذا بوصل خوانده شود چون بالله و بعضی بران اند که اصلش لاه است که مصدر ست بمعنی
احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ او بمعنی اسم فاعل ست ای مرتفع و محتجب
از ادراک ابصار پس تر الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی اصلش لاها ست
واین لفظ سریانی ست چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لاه شد پس تر الف و لام آورده
لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی بلالحاظ اصل لفظ الله موضوع ست برای ذات واحده
شخصیه که مستجمع جمیع صفاتست **سوال** مصنف بجای بسم الله بالله چرا نگفت **جواب اول**
برای موافقت مصحف مجید **جواب دوم** لفظ بالله متعارف در قسم ست واینجا مقصود تیمن ست
نه یمین پس برای فرق میان یمین و تیمن بسم الله گفت و بالله نگفت **سوال** رحمن و رحیم کدام لفظ ست
جواب رحمن صفت مشبه است بروزن فعلان و رحیم اسم فاعل ست بمعنی برای مبالغه نزد سیبویه
و زجاج و بعضی هر دو را صفت مشبه و بعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند **سوال** رحمن و رحیم از کدام چیز
مشتق اند **جواب** از رحم **سوال** رحم متعدیست و صفت مشبه از لازم مشتق میشود **جواب**
فعل متعدی را گاهی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس صفت مشبه ازو مشتق میکنند
سوال لفظ الله را بر رحمن و رحیم چرا مقدم کردند **جواب** زیرا چه لفظ الله علم ذاتست و رحمن و

رحیم اہم صفات و علم ذات مقدم ست بر اہم صفات **سوال** رحمن را بر رحیم چرا مقدم کردند **جواب**
اول زیرا چه رحمن عام است و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم
است بر خاص **سوال** بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرد **جواب** تا دلالت کند بر فضایل معنا آن
جواب دوم رحمن بمنزله علم ست که اطلاقش بر غیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او
تعالی هم واقع شده ست چنانچه در قرآن مجید در صفت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم واقع ست
بالمومنین رؤف رحیم و علم مقدم ست بر غیر آن الحمد لله رب العالمین حمد و ثنا ثابت ست مر الله را
که پرورش کننده انواع عالم ست **سوال** بعد تسمیه حمد را چرا ذکر کرده **جواب** برای متابعت کلام مجید
سوال حمدت الله یا احمد الله چرا نگفت **جواب** برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه دال ست
بر آن و فعلیه دال ست بر تجدد و حدوث **سوال** الله الحمد چرا نگفت **جواب** برعایت مقام
چه مقام حمد تقاضای تقدیم حمد میکند اگرچه بنظر ذات الله اهم ست از جمیع امور **سوال** تعریف
حمد چیست **جواب** ثنا کردن بزبان بر فعل اختیاری محمود نعمت باشد یا غیر آن و این ست حمد لغوی
و اما حمد اصطلاحی پس همان شکر لغوی ست یعنی فعلی که مبنی باشد بر تعظیم منعم بسبب انعام او از زبان
باشد یا جنان یا جوارح و شکر اصطلاحی عبارتست از متوجه ساختن جمیع اعضا بسوی چیزیکه برای
انجاح او مخلوق شده اند **سوال** الف لام چند قسم دارد **جواب** دو قسم زائد و غیر زائد و آنچه غیر زائد
است دو قسم ست اول اسمی بمعنی الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و نزد اخفش در خوش بر مضارع
در شعر نیز جائز ست دوم حرفی و آنچه حرفیست او را چار قسم ست یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد
بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب دوم الف لام عهد
ذهنی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف لام استغراق
که اشاره باشد بجمیع افراد مدخول او چارم الف لام جنس که اشاره باشد بنفس ماهیت مدخول بی لحاظ
فرد این ست آنچه مشهور ست و تحقیق را مقام دیگر ست **سوال** در کلام متن ازین چار قسم لام کدام
قسم ست **جواب** لام استغراق ای جمیع افراد حمد و لام جنس نیز مستقیم ست ای جنس حمد و لام عهد

خارجی ہم می تواند کہ اشارہ خواہد شد بفرد ی معین از افراد حمد کہ آن محبوب و مرضی او تعالی ست **سوال** سنی ثابت از کجا گرفتہ شد **جواب** لفظ ثابت متعلق للہ بعد لفظ الحمد مقدر ست **سوال** الحمد للرحمن یا للرحیم چرا نگفت **جواب** تا اختصاص استحقاق او تعالی برای حمد ببعضی از صفات او متوہم نشود **سوال** رب کدام لفظ ست **جواب** صفت مشبہ است یا مصدر ست پس اطلاقش درین ہنگام بر او تعالی بطرز مبالغہ ست **سوال** عالم چہ معنی دارد **جواب** عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزی کہ دانستہ شود بسبب او چیز دیگر بعد از ان غلبہ داده شد اطلاق او برانچہ ما سوای ذات الٰہی و صفات اوست کہ از وی دانستہ میشود ذات او تعالی **سوال** جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیراچہ درچنین جمع شرط ست کہ مفردش از ذوی العقول باشد و در عالم غیر ذوی العقول ہم داخل اند **جواب** جمع ادبیا و نون باعتبار غلبہ دادن افراد عالم کہ ذوی العقول اند ہمچو جن و انسان بر غیر ذوی العقول **سوال** ہرگاہ عالم عبارتست از ما سوای ذات الٰہی و صفات او پس جمع چرا آورند **جواب** جمع آن باعتبار آنست کہ جنس خاص را ہم عالم می نامند چنانچہ عالم جن و انس و جز آن پس در حال جمعیت شمول اجناس گردید و ہرگاہ از قول مصنف الحمد للہ ربی پیدا شد کہ او تعالی فیضان خیرات در آخرت ہم بر کافہ عالمیان خواہد کرد ہمچنانکہ او رب عالمین ست دفع کرد آنرا مصنف بقول خود والعاقبۃ للمتقین لفظ حسن محذوف ست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت ست برای متقین یعنی پرہیزگاران نہ برای سائر عالمیان **سوال** متقین کدام لفظ ست **جواب** صیغہ جمع مذکر بحث اسم فاعل کہ در اصل موتقیین از باب افتعال ست واو و تا ہم آمدند واو را تا کرده در تا ادغام کردند و کسره بر یا دشوار داشتہ ساکن کردند باجتماع ساکنین یای اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانہ در غایت تقدس و با در غایت تدنس پس بفقدان مناسبت فیضان از مفیض مطلق دشوار ست لاجرم حاجت افتاد بواسطہ کہ ہم تقدس دارد و ہم طبع بشریت کہ رابطہ فیض باشد و آن ذات پاک محمد ست پس بعد تحمید او تعالی صلوٰۃ فرستادن برچنین ذات مقدسہ از اہم امور ست لہذا مصنف علیہ الرحمۃ فرموده والصلوٰۃ علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین لفظ نازلۃ بعد لفظ الصلوٰۃ مقدر ست ای رحمت کاملہ نازل باد بر رسول

او تعالی که نام پاک ایشان محمد ست و بر آل ایشان و اصحاب ایشان همگنان بدانکه صلوة در اصل لغت
بمعنی دعاست و هرگاه منسوب شود بسوی او تعالی مراد ازان رحمت و تفضل و احسان میباشد و
هرگاه منسوب باشد بملائکه مراد ازان استغفار و هرگاه منسوب باشد بمومنان مراد ازان دعا گرفته میشود
و الف لفظ صلوة بدل ست از واو پس حق رسم خط آن بود که بالف مکتوب شود نه بواو چه دعا لکن
برای تفخیم بواو می نویسند که وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود و رسول بروزن فعول بمعنی مفعول ای
مرسل و او کسیکه مامور باشد به تبلیغ احکام آلهی و کتابی و نبی هم او را عطا گردیده باشد و نبی آنکه مامور باشد
به تبلیغ احکام آلهی اعم ست ازانکه کتابی بر و نازل شده باشد یا تابع کتاب رسول سابق باشد و تحقیق
نبی و رسول در بعضی از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظله باید جست و چون نبی ما صلوات الله علیه
صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را اختیار کرد و آل نزد بعضی اصلش اهل ست بدلیل
تصغیرش که اهیل ست و نزد بعضی اصلش اول ست بدلیل تصغیرش که اویل ست و استعمال اهل اعم ست
واما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر و رتبه دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست و آل
کناس گفتن درست نیست و مراد از آل یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عترت و اولاد و یا هر مومن
متقی یا بنو هاشم و اصحاب جمع صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد
بآن سرور صلی الله علیه وسلم با ایمان اگرچه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضی صحبت بیشش ماه
معتبر ست و نزد بعضی روایت حدیث هم شرط ست و تفصیل این امور مقام وسیع میخواهد بدان امر ست
از دانستن و خطابی است عام هر سر مخاطب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا بیدار شده
بداند آنچه باو گفته میشود اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و
درایراد دعا بعد بدان اشعار ست بسوی شفقت مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا
نگفت جواب بدان تعلق بدل دارد و بشنو بگوش و فعل دل قوی میشود از فعل گوش سوال بجای بدان
بخوان چرا نگفت جواب زیراچه مقصود علم و درایت ست نه خواندن و قرات سوال باور کن یا بشناس
چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان ازین هر دو لفظ اخصر ست سوال بجای بدان اعلم چرا نگفت اعتاب

ماقبل و مابعد بیشد **جواب** تا از عنوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود که کتاب بزبان فارسی ست **سوال**
جمله دعائیه یعنی اسعدک الله را بلغت عربی چرا آورد **جواب** زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست
نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زودی بدرجهٔ اجابت خواهد رسید **سوال** اسعد فعل ماضی ست
بمعنی مستقبل چرا گرفته شد **جواب** ماضی که در محل دعا افتد معنی مستقبل از و گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل
امریست بآینده **سوال** یسعد که فعل مستقبل ست چرا نگفته **جواب** برای تفاؤل که تعبیر بماضی دلالت
میکند برانکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول بعضے که در اسعد اختصارست بظاهر راست نمی آید
تا آنکه اختصار اسعد از یسعد بنظر اصلش که یا سعد ست مراد گرفته شود **سوال** فی الدارین گفت
فی الکونین چرا نگفت **جواب** فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و آسمان را و درینجا مراد
خاص ست ای دنیا و آخرت که جملهٔ افعال متصرفه بر سه گونه ست **سوال** افعال بفتح همزه کدام لفظ ست
جواب جمع فعل ست بکسر فا **سوال** فعل چیست **جواب** فعل لفظیست موضوع برای اینکه
دلالت کند بمعنی با اقتران بیکی از سه زمانهٔ آینده و گذشته و حال **سوال** متصرفه کدام لفظ ست
جواب صیغهٔ اسم فاعل ست از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضے فرموده اند که
بفتح را اسم مفعول ست از تصرف بمعنی گردانیدن از حالی بحالی انتهی ندانم که از لغتی سندش یافته اند
یا از دل خود تراشیده اند **سوال** افعال متصرفه در اصطلاح کرامی گویند **جواب** آنکه از مصدری
صیغه های ماضی و مضارع و امر و نهی برآیند **سوال** مصدر چیست **جواب** هر لفظیکه دلالت کند
وضعاً بر معنی مستقل بدون اقتران بیکی از ازمنهٔ ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی برآورده نشده
و از وی صیغها برمی آیند و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او جای صدورست
که مشتقات از و صادر میشوند و اگر او خود برآورده شده است با حداث هیأتی و معنی بالبقای ماده او را مشتق
گویند و اگر نه خود برآورده شده و نه از و صیغها برمی آیند او را جامد خوانند چون رجل و آنچه شیخ وقت رحمه الله
تعالی در خلاصه فرموده که اسم بر دو قسم ست مشتق و جامد و جامد ماسوای مشتق ست مانند مصدر و غیر آن و آنچه
بعضے از فضلا در فصول رضویه نوشته اند که اسم بر دو نوع ست جامد که از چیزی برآورده نباشد و مشتق

ضد آن انتهی اصطلاحی ست جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد و الجامد لیس مصدرا
ولا مشتقا انتهی **سوال** اسم را اسم و فعل را فعل چرا نام کردند **جواب** نزد کوفیه اسم ماخوذ ست از
وسم و **وسم** بمعنی علامت ست و این نیز علامت مسمی خود ست نزد بصریین ماخوذ ست از سمو که بمعنی
علو ست و اسم هم بر فعل علوی و شرافتی دارد که هم مسند و هم مسند الیه می شود بخلاف فعل که مسند میشود
و بس و فعل را فعل نام نهادند بنام اصل او که مصدر ست زیرا که او فعل فاعل ست حقیقة **سوال** افعال را
مقید بقید متصرفه چرا کرده **جواب** تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که از و اینجا بحث نیست چون
لیس و نعم **سوال** افعال متصرفه بر سه گونه چرا گردید **جواب** هرگاه معنی فعل بزمانه اقتران دارد و زمانه
یا گذشته است یا حال یا استقبال پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید **سوال** کلام
مصنف رح تقاضا میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد پس لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد ماضی
و مستقبل و حال و همچنین مستقبل همچنین حال و این باطل ست **جواب** مراد جنس افعال متصرفه ست و ایراد
لفظ جمله برای تنبیه است بر آنمعنی که مقسم عام ست ماضی و مستقبل و حال **سوال** ماضی را در ذکر چرا مقدم
کرد **جواب** زیرا چه زمانه اش مقدم ست **سوال** می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را
ذکر میساخت **جواب** چون حال متوسط ست میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین دشوار

لهذا ماضی و مستقبل را اولا ذکر کرده حال را ذکر ساخت و هرچه جز این سه چیز ست متفرع ست هم ازین سه
یعنی ماضی و مستقبل و حال **سوال** مصدر و جامد هم جز این سه چیز ست حالانکه ازین سه متفرع نیست **جواب**
مراد از قول مصنف و هرچه جز این سه چیز ست الخ مشتقات اند همچو امر و اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بقرینه لفظ
متفرع زیرا چه مصدر و جامد را التفرع نیست **سوال** متفرع کدام لفظ ست **جواب** صیغه اسم فاعل ست
از تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کذا فی منتهی الارب و در قول بعضی متفرع بفتح را صیغه اسم مفعول ست
بمعنی بر آورده شده انتهی اختراع ست اما ماضی فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بر زمانه گذشته
تعلق دارد ای مفهوم شود از وجود حدث در زمانه گذشته **سوال** کالم هرگاه بر مضارع داخل شود معنی
ماضی پیدا میکند چون لم یضرب ای نزد آن یک مرد در زمانه گذشته پس تعریف ماضی برین مضارع

صادق می آید جواب بی لا تقتل بر زمانهٔ گذشته بسبب عارضهٔ دخول کلمهٔ لم ست نه باعتبار اصل وضع و مراد
از تعلق بزمانهٔ گذشته که در تعریف ماضی معتبر ست تعلق وضعی ست سوال تعریف ماضی بر لیسَ و نعمَ و بئسَ
و امثال آنها صادق نمی آید چه زمانهٔ ماضی ازینها مفهوم نیست جواب خالی شدن اینها از زمانهٔ ماضی
امر عارضی ست و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال اینچنین افعال را ماضی چرا نامیدند جواب
زیرا چه ماضی اسم فاعل ست از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانهٔ گذشته ماخوذ ست پس مناسبت متحقق گردید
و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان حکم او متوجه ساخت و گفت و
آخر او ای لام کلمهٔ فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال
مبنی کدام لفظ ست جواب صیغهٔ اسم مفعول و اصلش مبنوی ست واو و یا در یک کلمه هم آمدند و اول اینها
ساکن واو را یا کرده و یا را در یا ادغام کرده ما قبل آن را کسره دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا میگویند
جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفته اند شعر

	مبنی آن باشد که ماند برقرار		معرب آن باشد که گردد بار بار	

سوال فعل ماضی مبنی چرا شد جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبهٔ اعراب سوال معانی
موجبهٔ اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اضافت جواب دوم بنا در فعل اصل ست
و در اصل حاجت استفسار علت نیست صرح به الرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در
بنا سکون ست جواب بسبب غایت مشابهت ماضی با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفت نکره
چون مررتُ برجلٍ قامَ چنانچه گفته میشود مررتُ برجلٍ قائمٍ سوال مشابهت اسم چرا فعل را از اصل بنا
خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب ست باعتبار اصل پس مشابهت با معرب بنای ماضی را ضعیف
کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا ست جواب زیرا چه بنا ضد اعراب ست
و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه
را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل ست که
دلالت میکند بر حدث و نسبت بفاعل و نسبت بزمان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد جواب

دوم فتحه جزء الف ست که الف از فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت
گردید سوال بر فتحه چرا گفت بر نصب چرا نگفت جواب ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات مبنی و حرکات معرب را و رفع و نصب
وجر القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب است در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت
حروفه او کثرت ای کم باشد حروف آن ماضی یا زائد باشد و درین قول تنبیه ست بتقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی سوال حد قلت
حروف و کثرت حروف چیست جواب حد قلت حروف سه حرف ست که کم ازین فعلی یافته نشد مگر بعد تعلیل و حذف
چون قِ و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد سوال در یستنصران و
یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند جواب درین باب اعتبار زیادتی تثنیه و جمع وغیره نیست
در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر بعارض استثناء ست از بنا
بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام فتحه نخواهد ماند نحو فعلوا که واو جمع
آورده اند بمناسبت او لام کلمه را ضمه داده اند و برین قیاس امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ
ای کرد آن یکمرد در زمانه گذشته و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست سوال برای
ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فاء ثلاثی مجرد مفتوح می شود زیرا چه ابتدا بالسکون جائز نیست و فتحه اخف
حرکات ست و لامش هم مفتوح ست چنانکه گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین
در مثل فَعَلْتُ ای وقت اتصال ضمیر بارز مرفوع بسبب سکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه پس
ایراد سه صیغه تنبیه است برای این معنی که ثلاثی مجرد سه قسم ست مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح
العین خود مستعمل ست و هم موزون آن و مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کَرُمَ و
سَمِعَ و تقدیم مفتوح العین بنظر خفت ست سوال برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر گردید جواب فا کلمه متحرک
خواهد بود برای تعذر ابتدا بالسکون و فتحه اخف حرکات ست و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام
اول برای آنست که سکونش مستلزم التقای ساکنین ست باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات
است و سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان موزون
خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ مفتوح العین

ای زد آن یکمرد در زمانهٔ گذشته سَمِعَ بروزن فَعِلَ بکسور العین ای شنید آن یکمرد در زمانهٔ گذشته کَرُمَ بروزن فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یکمرد در زمانهٔ گذشته بَعثَرَ بروزن فَعلَلَ ای برانگیخت آن یکمرد در زمانهٔ گذشته
سوال نزد صرفیان وزن چیست **جواب** برابر کردن لفظی بالفظ دیگر در حروف و حرکات و سکنات و اول را موزون وثانی را موزون به خوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول را موزون به گویند وثانی را موزون انتهی زلة قلم ست **سوال** حروف اصلی در اصطلاح چیست **جواب** حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود و در موازنه برابر فا و عین ولام افتد اصلی ست و زائد ضد آن چون یَنصُرُ بروزن یَفعُلُ نون و صاد و را اصلی ست و یا زائد ست **سوال** صرفیان برای امتیاز میان حروف اصلی و زائد فا و عین ولام را چرا خاص کردند **جواب** زیراچه مخارج سه هستند شفت و حلق و وسط و هیچ فعلی و اسمی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فَعَلَ حروف هر سه مخارج واقع اند که فا شفتی ست و عین از حلق ولام از وسط **سوال** این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند عَلَفَ یا لَفَعَ یا عَفَلَ یا فَلَعَ را چرا معین نکردند **جواب** زیراچه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست نیست بخلاف تراتیب دیگر که عَلَفَ معنی خاص دارد و بواقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغها اگرچه جامع حروف هر سه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند غَلَبَ **سوال** کلمات عرب بر سمع موقوف اند حاجت بقرار داد حروف اصلی چیست **جواب** احاطهٔ جمیع الفاظ بسمع محال ست پس ضرورست قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود **فائده** آنکه برابر فا افتد او را فا کلمه و آنکه برابر عین افتد آن را عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آن را لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر لام اول افتد او را لام اول و آنچه برابر لام دوم افتد آن را لام دوم خوانند **سوال** در موزون به رباعی چرا لام را مکرر کردند **جواب** زیراچه موزون به رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه لام ست پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانهٔ آینده تعلق دارد ای مفهوم شود از و پیدا شدن کاری در زمانهٔ آینده **سوال** چنین فعل را مستقبل چرا می گویند **جواب** زیراچه مستقبل بکسر با اسم فاعل ست از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانهٔ آینده ماخوذ ست پس مناسبت

متحقق گردید سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد جواب مراد از حدث اخبار حدث
است نه انشای آن و در امر انشای حدث ست نه اخبار آن سوال تعریف مستقبل بر ماضی که مدخول
حرف شرط باشد صادق می آید چون إن ضربتَ ضربتُ جواب دلالت بهم معنی بر زمانه آینده بسبب
عارضه دخول حرف شرط ست نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر ست تعلق
وضعی ست و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت و آخره ای آخر او
لام کلمه فعل مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایما ست بآنکه فعل مستقبل معرب
است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه در عمل سوال عامل رافع فعل مستقبل کدام ست جواب
عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل ناصبه جازمه هست قول اکثر کوفیین و نزد بعضے از بصریین رافع
او وقوع او موقع اسم فاعل ست سوال معانی موجبه اعراب ای فاعلیت و مفعولیت و اضافت در
فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش چیست جواب مشابهت تامه آن باسم فاعل ای در عدد حروف
و حرکات و سکنات و دخول لام تاکید بر هر دو چون إنّ زیدًا لیقوم و إنّ زیدًا لقائم و وقوع هر دو صفت
نکره چون مررت برجل یضرب و مررت برجل ضارب فائده القاب حرکت معرب رفع و نصب و جر ست و رفع را از آنجهت
برفع نامیدند که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از ان گویند که وقت تلفظ او هر دو لب حال خود
منتصب و قائم میباشند و جر را جر از ان گویند که وقت تلفظ او لب زیرین منجر میشود و القاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسرست و ضم را ضم باین سبب نامیدند
حصول الضم هر دو لب و فتح را فتح بسبب انفتاح دهن وقت تلفظ او و کسر را کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت
تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات معرب و مبنی را اگر بعارض استثنا ست از بودن آخر مستقبل مرفوع
یعنی آخر فعل مستقبل بهمه حال مرفوع شود مگر بسبب دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند
چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مؤنث مبنی ست چرا که معرب
بودنش بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث که از خواصش خاصه
فعل ست متصل گردید ترجیح جانب فعلیه گردید پس باصل خود که بنا ست راجع خواهد شد و مضارع با نون تاکید
ثقیله و خفیفه نیز مبنی ست بسبب شدت اتصال او که بمنزله جزء کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل نون

داخل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه و اگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا چه نون حرفست
و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجبه اعراب مبنی ست چون یَفْعِیلُ یَفْعَیلُ یَفْعِیلُ یُفَعْلِلُ ای خواهد کرد
آن یکمرد در زمانهٔ استقبال و سه صیغه اول ثلاثی ست و صیغه رابع رباعیست **سوال** ثلاثی را سه صیغه
چرا آورد **جواب** برای تنبیه برینکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضموم لیکن مضموم العین و مکسور العین خود
مستعمل نیست بلکه موزون او مستعمل ست و مفتوح العین خود هم مستعمل ست و حالا بعد بیان موزون به بیان موزون
میفرماید بترتیب موزونات ماضی چون یَضْرِبُ بروزن یَفْعِلُ مکسور العین ای خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ آینده
یَسْمَعُ بروزن یَفْعَلُ مفتوح العین ای خواهد شنید آن یکمرد در زمانهٔ آینده یَکْرُمُ بروزن یَفْعُلُ مضموم العین ای
بزرگ خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ آینده یُبَعْثِرُ بروزن یُفَعْلِلُ ای خواهد برانگیخت آن یکمرد در زمانهٔ آینده اما
حال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال ست مانند
یَفْعَلُ ای میکند آن یکمرد در زمانهٔ حال و قس علیه پس آخر او مرفوع ست مگر بعارض همچو آخر صیغهٔ استقبال
سوال صیغه چیست **جواب** صیغه در لغت بمعنی زر در بوته انداختن ست کذا فی بعض الشروح و نیز
صیغه بمعنی اصل ست گفته میشود هو من صیغةٍ کریمةٍ یعنی از اصل نیک است کذا فی منتهی الارب و در اصطلاح
صرف عبارتست از هیأتی که حاصل شود کلمه را بترتیب حروف مع حرکات و سکنات **سوال** درق که
امر ست از تقی ترتیب حروف کجاست **جواب** باعتبار اصل او زیرا چه اصلش اوقِ ست **سوال**
در اوقِ سکنات کجا اند یک سکونست **جواب** مراد از سکنات جنس سکون ست نه تعدد سکون **سوال**
کلمه همچو برای تشبیه است و میان مشبه و مشبه به مغائرت ضرورست و اینجا صیغهٔ حال عین صیغهٔ استقبال ست
جواب اتحاد در لفظ ست و تغایر در معنی این قدر تغایر معنوی برای تشبیه کافیست و اگر خدشه کنی که این
تقریر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیرا چه صیغه عبارت ست از هیأة لفظی و در لفظ اتحاد
محض ست پس چگونه تشبیه راست آمد رفعش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ ست اما هر دو لفظ
باعتبار معنی تغایر دارند و این قدر کافیست **سوال** چرا برای حال صیغهٔ علیحده و وزنی جدید موضوع
نکردند **جواب** زیرا چه زمانه امریست منقضی و متجدد و نیست او را قرار و ثبات و زمانهٔ حال در حقیقت امریست

اعتباری لهذا از پایهٔ اعتبار ساقط کرده تابع مستقبل کردند **سوال** زمانهٔ حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید پس مناسبتی بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغهٔ حال را تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی **جواب** بسبب آنکه صفت استقبال مر زمانهٔ حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت مضی او را ثابت نشده است بعد انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع مستقبل کردند و از هر یکی از زمین ماضی

ومضارع چهارده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلیست که دلالت کند بر حدث با اقتران بزمانهٔ حال و آینده چون یضرب میزند یا خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال پس صیغهٔ مضارع مشترک ست میان حال و استقبال چنانچه علامه تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت ست و در استقبال مجاز و نزد بعضی برعکس آن **سوال** بر تقدیر اشتراک ولتعریف فعل بر وصا دق نخواهد آمد چه در فعل اقتران به یکی از ازمنهٔ ثلثه معتبر ست و در مضارع دو زمانه شدند **جواب** در دو زمانه یکی هم موجود ست **سوال** این فعل را مضارع چرا نام نهادند **جواب** مضارع بکسر را اسم فاعل ست از مضارعت بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابه است باسم فاعل چنانچه گذشت **سوال** مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا نگفت **جواب** تا دلالت شود بمنزله صراحت بر وضع چراکه قید وضع در تعریف کلمه معتبر ست تثنیه مضارع را غابر هم میگویند از غبور بمعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه اش هم باقیست یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع **سوال** لفظ مر بمعنی خاص دلالت میکند بر آنکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حالانکه بعضی ازین صیغها مشترک اند چو تفعل که مشترک ست میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و تفعلتما که مشترک ست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر **جواب** لفظ مر درینجا زائد ست برای حسن کلام و دو ازان مر حکایت نفس متکلم راست و در ازدیاد لفظ حکایت ونفس اشعار ست بآنکه باین دو صیغه متکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از آنچه در دل اوست

در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح مذکر و مؤنث یکسان ست و در
دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه وجمع مذکر و مؤنث یکسان ست این چارده صیغه گردیده وقیاس
مقتضی آن بود که هژده صیغه بعدد اقسام فاعل می شد چرا که فاعل یا غائب ست یا مخاطب یا
متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هر یک ازین شش یا واحد یا تثنیه یا جمع هژده قسم
شدند و هرگاه که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک ست میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه
اش مشترک ست میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اش
تصور باید کرد و چون بجمله شش صیغه اش دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد پس از هژده بعد از
اسقاط چار چارده باقی ماند **سوال** فعلتما مشترک ست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر پس
مصنف رامی بایست که بجای آورد و سیزده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول کرده است **جواب**
برای تسهیل فهم مکرر ذکر کرد و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف که آن را معلوم الفاعل
نیز گویند و مجهول که آن را فعل مالم یسم فاعله نیز نامند **سوال** معروف چیست و مجهول چیست و چرا
این نام نهادند **جواب** معروف فعلی ست که نسبت کرده شود بسوی فاعل جلی باشد چون ضرب
زید یا خفی چون یخلق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته
شد لهذا او را معروف نام نهادند و مجهول فعلی ست که نسبت آن به فاعل نکرده شود بل بمفعول
خواه جلی باشد چون خلق العالم یا خفی چون یُخلق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت ندانسته شده
و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول نامیدند و هر یکی ازین ای معروف و مجهول بر دو گونه است
اثبات و نفی **سوال** اثبات مصدر ست بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر ست بمعنی دور کردن پس
فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت **جواب** اینجا اثبات بمعنی مُثبَت ست و نفی بمعنی منفی
سوال مثبت چیست و منفی چیست **جواب** مثبت فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه
مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زد زید و منفی فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه
مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای نزد زید **بحث اثبات**

فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یکمرد در زمانۂ گذشتہ صیغۂ واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فَعَلَا کردند آن دو مردان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ تثنیہ مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فَعَلُوا کردند آن ہمہ مردان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ جمع مذکر غائب بحث الخ فَعَلَتْ بتاء
ساکن کرد آن یکزن در زمانۂ گذشتہ صیغۂ واحد مؤنث غائب بحث الخ فَعَلَتَا کردند آن دو زنان در زمانۂ
گذشتہ صیغۂ تثنیہ مؤنث غائب بحث الخ فَعَلْنَ بلام ساکن کردند آن ہمہ زنان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ جمع مؤنث
غائب بحث الخ فَعَلْتَ بفتح تا کردی تو یکمرد در زمانۂ گذشتہ صیغۂ واحد مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو
مردان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ تثنیہ مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمْ کردید شما ہمہ مردان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ جمع مذکر
حاضر بحث الخ فَعَلْتِ بکسر تا کردی تو یکزن در زمانۂ گذشتہ صیغۂ واحد مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما
دو زنان در زمانۂ گذشتہ صیغۂ تثنیہ مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُنَّ بتشدید نون کردید شما ہمہ زنان در زمانۂ
گذشتہ صیغۂ جمع مؤنث حاضر بحث الخ فَعَلْتُ بضم تا کردم من یکمرد یا یکزن در زمانۂ گذشتہ صیغۂ واحد
حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فَعَلْنَا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا ما ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانۂ
گذشتہ صیغۂ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **سوال** بحث ماضی را بر بحث مضارع چرا
مقدم کرد **جواب** زیرا کہ زمانۂ ماضی مقدم ست بر زمانۂ حال و استقبال **سوال** غائب را بر حاضر چرا مقدم
کرد **جواب** زیرا چہ غائب معدوم ست و حاضر موجود و عدم مقدم ست بر وجود بحسب زمان **سوال**
حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد **جواب** بسبب کثرت صیغ حاضر **سوال** مذکر را بر مؤنث چرا مقدم کرد **جواب**
بسبب شرافت مذکر کہ کامل عقل و دین ست **سوال** در فَعَلَا الف چرا زائد کردہ شد **جواب** الف علامت
تثنیہ و ضمیر فاعل ست **سوال** الف علامت تثنیہ و ضمیر فاعل چرا مقرر کردہ شد **جواب** تا دلالت کند
بر ہُمَا کہ ضمیر مرفوع منفصل تثنیہ است **سوال** در فَعَلُوا واو چرا زائد کردہ شد **جواب** واو علامت جمع مذکر و
ضمیر فاعل ست **سوال** واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کردہ شد **جواب** تا دلالت کند بر ہُمْ
سوال ہُمْ کدام لفظ ست موافق قیاس ہُمُو ست چرا کہ مفردش ہُوَ ست **جواب** اصل ہم
ہمو ست بسبب اجتماع دو واو بمنزلہ اتحاد مخرج واو و میم کہ ہر دو شفتی ہستند بجاے یک واو میم را آوردند

سوال در هو که تثنیه است هما چرا شد **جواب** بجهت مناسبت جمع **سوال** هم کدام لفظ است
جواب مختصر هوست بحذف واو **سوال** ها و میم نیز دلالت میکنند بر هما و هم پس چرا الف و واو
را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت **جواب** زیرا که اصل در زیادت حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند **جواب** بجهت مناسبت واو **سوال** در رَمَوا چرا میم را ضمه ندادند
جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصلش رَمَیُوا است یا را بسبب فتحه ماقبل با الف بدل
کردند و الف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو یاست و آن مضموم نیست و بعد اعلال رَمَوا
ماند و همان ضمه تقدیری کفایت کرده شد **سوال** در رمیا باوجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند
جواب اگر الف میکردند مشابهت بواحد میشد **سوال** در رضُوا ضاد ماقبل واو نیست چرا که اصلش
رضِیُوا است پس چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه دادند **جواب** این ضمه ضاد بجهت مناسبت
واو نیست بلکه ضمه یاست که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد
سلب حرکت ضاد و یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند **سوال** در فعلوا و امثال آن بعد
واو جمع الف چرا می نویسند **جواب** تا فرق شود میان واو جمع و واو عطف چون حضر و قتل **سوال**
عکس چرا نکردند **جواب** بر تقدیر عکس لازم می آمد فصل میان حرف عطف و معطوف **سوال** برای
فرق هر دو واو حرف دیگر سوای الف چرا مقرر نکردند **جواب اول** در حروف تهجی اول نظر
بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند **جواب دوم** لائق زیادت حروف علت
اند و خفیف ترین اینها الف است پس ازدیادش الف دانسته شد **سوال** در فعلَتْ تا چرا
زائد کرده شد **جواب** تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا که تا ساکن علامت مونث است **سوال**
تا را چرا علامت مونث قرار دادند **جواب** مونث در پیدایش بنسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد
از آدم علیه السلام حوا علیها السلام پیدا شده اند و تا نیز از مخرج دوم است چرا که مخرج آن وسط الفم است
و آن مرتبه ثانی است بنسبت حلق و اینقدر مناسبت کافیست **سوال** وجه تخصیص تا برای اینمعنی
که علامت مونث قرار داده زائد کرده شود چیست دیگر حروف هم چو سین وغیرهم از مخرج ثانی هستند

جواب وتا تعیجی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مد ولین که در زیادت اصل اند چون
اتّسر که در اصل ایتسر بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت
مؤنث ست ساکن چرا کردند جواب تا توالی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب دلالت بر
حدث و نسبت سوی فاعل و نسبت سوی زمان ثقیل ست پس سکون تا مناسب شد سوال در
فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست و تا علامت مؤنث ست
چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد جواب
تا چار حرکت پی در پی در لفظیکه بمنزله کلمهٔ واحد ست جمع نشود که این مکروه ست سوال نون فعلن را
ساکن میکردند جواب این نون علامت جمع مؤنث ست و علامت شئی تغیر را نه پذیرد سوال اگر
عین کلمه را ساکن میکردند تا هم توالی اربع حرکات لازم نمی شد جواب این توالی اربع حرکات از
آوردن نون پیدا شد و اسکان آن بسبب آنکه علامت ست ممکن نشد پس قریب او را که لام ست ماخوذ
کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چار حرکت پی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف
دادند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن ست زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال در
ضربک چار حرکت پی در پی چرا جمع شدند جواب کاف ضمیر مفعول ست در اتصال او قوی ندارد پس این
لفظ بمنزله کلمهٔ واحده نیست سوال در هدبد چار حرکت جمع شد جواب اصلش هدابد بود برای تخفیف
الف را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فعلتن چرا نگفتند جواب تا اجتماع
دو علامت تانیث یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل ست و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس بواحد مؤنث
غائب می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس [illegible] می شد سوال در
حبلیات که جمع حبلی ست دو علامت تانیث جمع شده اند جواب اینجا دو علامت تانیث یکی [illegible]
ست از الف حبلی دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمه و در اصل مسلمتات
بود دو علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع می شدند [illegible] یکی را حذف کردند سوال
الف حبلی یا چرا ابدال شد جواب زیرا چه اگر [illegible] الف در حالت جمع باجتماع ساکنین [illegible]

وحذف آن بسبب لزوم آن جائز نیست پس ضرورةً بدل کردند وچون یا اخف ست از واو لهذا
بیا بدل شد **سوال** در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند دو علامت از یک جنس بودی **جواب** فعل
ثقیل ست از اسم بسبب دلالت آن بر حدث ونسبت بسوی فاعل ونسبت بسوی زمان بخلاف
اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً در فعل ممنوع شد **سوال** نون چگونه علامت جمع مؤنث ست
جواب نون بر تأنیث دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث ست **سوال** در فعلتَ تا چرا زائد شد
جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب فاعل فعل ست **سوال** این تا را حرکت چرا دادند **جواب**
تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب **سوال** فتحه چرا دادند **جواب اول** زیرا چه تای انتَ که ضمیر
مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح ست **جواب دوم** فتحه مناسب شان مذکرست که غالب
وفوق می شود **سوال** ضمه هم غالب می شود **جواب** ضمه قویست ومتکلم هم قویست چه صدور کلام
از وست پس ضمه مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی ست پس اگر در واحد مذکر مخاطب
هم تا را ضمه می دادند التباس می شد **سوال** تثنیه مذکر حاضر وتثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا
قرار داده شد **جواب** زیرا چه بنسبت مفرد قلیل الاستعمال ست **سوال** پس التباس لازم آمد
جواب بسبب قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نکردید ووجه شمار کردن
این صیغه دو چنانچه از سابق معلوم شد فتذکر **سوال** در فعلتما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند **جواب**
تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب دراز کردن فتحه پیدا میشود **سوال** در فعلا می بایست که حرف
دیگر زائد میشد والا التباس بالف اشباع لازم می آید **جواب** نکات این فن بعد الوقوع میشوند
بلحاظ جامعیت نباید ساخت وشارح محقق ره جواب داده که در ضربَ ضربا بالقرینهٔ ذکر مرجع فرق حاصل
ست چون زید ضربَ وزیدان ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمی شود قبل او و ما می گوییم که فرق در مخاطب
هم حاصل ست بدین طور که ضربتَ انتَ وضربتما انتما فافهم **سوال** میم را خاص کردند چرا حرف دیگر را
زائد نکردند **جواب** برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب ست **سوال** در انتما میم
را چرا زائد کردند مفردش انت ست **جواب** برای موافقت هما که میم در ان آورده شد چنانچه گذشت

سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب زیرا که تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود
پس ضمه مناسب شد مر حرکت فاعل را که رفع ست سوال در فعلت و فعلت چرا تا را ضمه ندادند جواب
برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس با الف اشباع هم نیست
جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود سوال اگر میم زائد ست علامت جمع مذکر کدام
چیز ست جواب علامت جمع مذکر محذوف ست زیرا چه اصل فعلتم فعلتمو بود واو در طرف افتاد و ماقبل او
ضمه ست واو را حذف کردند و ضمه میم را وجهی نماند حذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر چون واو در طرف نافتد
اعادهٔ آن میشود نحو فعلتموه سوال در فعلتِ تا چرا زائد کرده شد جواب دال ست بر انثیت و ضمیر واحد
مؤنث مخاطب و فاعل فعل ست سوال تا را کسره چرا دادند جواب اول زیرا چه تاء انت مکسور ست
جواب دوم کسره مناسب شان مؤنث ست که مغلوب و تحت ست جواب سوم کسره جزء یا ست
و یا علامت مؤنث ست در هذی سوال در فعلتنّ نون را تشدید از کجا رسید با آنکه نون علامت
جمع مؤنث ست همچو نون ضربن جواب هرگاه در تثنیه میم زائد شد در جمع هم زائد کرده شد تا موافق تثنیه
شود پس اصل آن فعلتمن شد و میم و نون قریب مخرج بودند لهذا میم را نون کرده در نون ادغام کردند سوال
در فعلتُ تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم انا ست و حرفی از حروف انا قابل زیادت نیست بجهت
التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر غائب ملتبس می شد و اگر نون را زائد میکردند
با جمع مؤنث مشتبه می شد پس تا را اختیار کردند زیرا چه در اخوات او چون صیغهٔ واحد مذکر حاضر وغیره تا
زائد کرده شد سوال اگر تا را زائد کنند التباس بچیزی نخواهد شد جواب کثرت استعمال و حدان
حکایت نفس متکلم مانع تطویل صیغه اش گردید سوال تا را ضمه چرا دادند جواب تا ضمیر فاعل ست
و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد مر حرکت فاعل را سوال در فعلنا نون از کجا رسید جواب
این نون ماخوذ ست از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست سوال الف چرا زائد کرده شد جواب
تا ملتبس نشود بفعلن سوال عکس چرا نکردند جواب تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیرا چه معنی
فعلنا کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاقش بر تثنیه نمی شود بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود

سوال دو صیغه مفرد متکلم هر گاه مذکر و مؤنث مشترک کرده شدند التباسی پیدا شد جواب التباس
قلیل ست و برای رفع این التباس قلیل مشاهده کافیست چرا که متکلم در اکثر احوال مشاهد میشود و اگر
مشاهد نشد امتیاز به آواز میتواند شد و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر ست اعتبار ندارد در این
وجوه و صیغه دوم متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم دو صیغه
قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود و از مشاهده وغیره التباس لازم نمی آمد جواب واحد مخالف
ست مر تثنیه و جمع را و میان تثنیه و جمع مناسبتی ست و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای
واحد صیغه علیحده مقرر شد و برای تثنیه و جمع علیحده سوال مذکر هم مخالف ست مر مؤنث را و اصل
تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای هر دو صیغه علیحده چرا مقرر نکردند جواب در تکلم بعد الوقوع
لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار و عدم التباس بسیار اتحاد صیغه هر دو بوقوع آمد فصل در لغت
بمعنی جدا کردن ست و ایراد این لفظ تنبیه ست بر آنکه این بحث از بحث سابق جداست این همه که
گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه
کن و عین فعل را کسره ده در دو حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضرب یا مضموم العین چون کرم
و اما اگر مکسور العین ست چون سمع پس کسره بحال خود ماند و لام کلمه بر حالت خود بگذار تا فعل ماضی مجهول
گردد سوال معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد جواب زیرا که معروف اصل ست و مجهول فرع
وی که از وی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع سوال باعث وضع مجهول چیست جواب
خساست ذات فاعل یا عظمت فاعل یا عدم علم فاعل یا شهرت فاعل گاهی باعث میشود بر ترک فاعل ایراد
فعل مجهول چون شتم الامیر و قتل الزانی و سرق المال و خلق الانسان ضعیفا سوال و مثال مجهول صیغه
فعل برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد جواب زیرا چه معنی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول
امریست ثقیل پس به جهت آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره
گران و ثقیل ست سوال فعل را اول ضمه تر چرا نکردند جواب این وزن بسیار مستکره است
زیرا چه در فعل هبوط است و طالب خفت اند نقل از فعل عروج ست و هبوط اسهل ست از عروج

لام کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود داشتند و تغیر ندادند جواب زیرا چه آخر ماضی مبنی ست و مبنی تغیر نه
پذیرد سوال و بنا و رای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید جواب هر حرفیکه متحرک باشد او را ضمه داده شود
سوای ما قبل آخر و ما قبل آخر را کسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و اُفتُعِلَ و اُنفُعِلَ
و اُستُفعِلَ و اُفعُنلِلَ و اُفعُوعِلَ و همزه این اوزان تابع حرف ثالث ست یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر لحاظ
آنکه اصل همزه وصل کسره است و را مکسور سازند خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این ثقیل ست و حرف
ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میت ست سوال در تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند جواب بتقدیریکه
ما قبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند مشابه می شد بمضارع معروف تَفَعَّلَ و اگر در ثانی فا را ضمه
نمی دادند مشابه می شد بمضارع معروف تَفَاعَلَ ای تَتَفَاعَلُ و بر تقدیریکه فتحه ما قبل آخر باقی میداشتند اگر فا
کلمه را ضمه نمیدهند ملتبس شود بمضارع مجهول تَفَعَّلَ و تَفَاعَلَ اول با اول و ثانی بثانی سوال در اُفتُعِلَ و اُستُفعِلَ
تا را چرا ضمه دادند جواب اگر تا را ضمه نمیدادند و فتحه باقی میداشتند بر وقت وصل همزه بما قبل خود و وقف
آخر هر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامر می شد زیرا چه مثلاً و اُفتُعِلَ در این هنگام می گردید و باقی را برین قیاس
کن بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَ کرده شد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر
غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَا کرده شدند آن دو مردان فُعِلُوا کرده شدند آن همه مردان فُعِلَت
کرده شد آن یک زن فُعِلَتَا کرده شدند آن دو زنان فُعِلنَ کرده شدند آن همه زنان فُعِلتَ کرده شدی
تو یک مرد فُعِلتُمَا کرده شدید شما دو مردان فُعِلتُم کرده شدید شما همه مردان فُعِلتِ کرده شدی تو یک زن فُعِلتُمَا کرده
شدید شما دو زنان فُعِلتُنَّ کرده شدید شما همه زنان فُعِلتُ کرده شدم من یک مرد یا یک زن فُعِلنَا کرده شدیم
ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان و در بیان معانی این صیغ ملاحظه باید [illegible] و بحث باید
داشت حواله بر مستدرک کرده و تفصیل آن تطویل نکردم فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود
چون خواهی که فعل ماضی نفی ای منفی بنا کنی مای نفی ای ما یکه دلالت بر نفی فعل کند در اول او ای فعل ماضی در آر
سوال نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفته شد جواب کلام در فعل ماضی ست و [illegible] قبیل لفظ
نفی موصوفش محذوف کرده شد و حمل نفی که مصدر ست بر آن نمی تواند شد لهذا بمعنی مفعول گرفته شد

تا حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول ماضی چرا آوردند **جواب** برای آنکه مای نفی صدارت دست
تا از ابتدا بر سامع هویدا شود که این کلام منفی ست و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند زیرا چه ماضی مبنی ست
بر فتحه آخرش تغیر نه پذیرد چنانچه بود ای لفظ ماضی قبل دخول مای نفی هم بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند
و هرگاه وارد میشد کمای نفی عمل در معنی هم نکند چراکه معنی فعل ماضی همچنانکه بود باقی ماند و نفی از کلمهٔ مای نفی مستفاد
میشود جواب اد از ان مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گردانید ای مراد من
مجاز العمل در معنی ضم حرف نفی ست بدین طور که سابق اثبات مستفاد می شد حالا از مجموع صیغه نفی مستفاد
خواهد شد نه آنکه در معنی آن فعل تغیری راه می یابد **سوال** مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد **جواب** زیرا چه
مثبت اصل ست و منفی فرع آن **سوال** نفی ماضی همچنانکه از کلمهٔ ما حاصل میشود از کلمهٔ لا نیز حاصل میشود
چنانچه فلا صدق و لا صلی پس مصنف رہ تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** زیرا چه دخول کلمهٔ لا بر ماضی
کمتر ست بخلاف کلمهٔ ما لهذا ذکرش نساخت **بحث نفی فعل ماضی معروف** ما فعل نکرد آن یک
مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی معروف ما فعل ما فعلا ما فعلوا ما فعلت ما فعلتا
ما فعلن ما فعلت ما فعلتما ما فعلتم ما فعلت ما فعلتما ما فعلتن ما فعلت ما فعلنا معانی این صیغ از معانی
صیغهای سابق که بتفصیل بیان کرده شد ظاهر خواهد شد **بحث نفی فعل ماضی مجهول** ما فعل
نکرده شد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول ما فعل ما فعلا ما فعلوا
ما فعلت ما فعلتا ما فعلن ما فعلت ما فعلتما ما فعلتم ما فعلت ما فعلتما ما فعلتن ما فعلت ما فعلنا معانی
این صیغ ظاهر اند **فصل** این همه گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی را
از علامات مضارع در اول و در آخر در اول فعل ماضی و این بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل
ماضی چنانچه علامه تفتازانی در شرح زنجانی قائل بآن شده و آنچه بعضی از محققین گفته قول باشتقاق
مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ صرفی نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع و موید این قول ست
آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل ست و ماضی نیز فعل ست با هم مناسبت بسیار ست لهذا یکی از دیگری
مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست فعل مضارع با او مناسبت ندارد و فعل ماضی بسبب تقلیل تغیر

مناسبتی با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق شد بخلاف مضارع که در وی تغیر بسیارست و بعضی از صرفیان
فرموده اند که مصدر اصلست و ماضی فرع وی و چیزیکه بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که
بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی اصل و ماده آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانهٔ گذشته ماخوذ ست
و آن در مضارع باقی نمی ماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و برین قول بنا می تفعیل از فعل
بسکون عین ست نه از فعل ماضی و ضمیر کلمه را او در متن را جعست بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و
این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن ست اگرچه خود فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف
باشد یعنی در اول اصول مضارع در آر **سوال** بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نمودند ذکر امر و غیره **جواب**
زیراچه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت کرا میگویند **جواب** علامت
آن را گویند که باو شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حروف اتین شناخته میشود **سوال**
مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا نساختند **جواب** زیراچه بر تقدیر
نقصان باقی میماند کلمهٔ معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمهٔ معرب بر سه حرفست و این توجیه در
ثلاثی مجرد ست و ثلاثی مزید و رباعی را برو قیاس کردند **سوال** در ماضی اگر این حروف را زائد میکردند
و در مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آمد **جواب** لائق بزیادت مضارع ست زیراچه مزید علیه بعد
اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی ست **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی آوردند در آخر
جواب اول تا از عنوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارع ست و اگر در آخر می آوردند یا در اوسط
پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت مضارع را میدیدند مضارع می دانستند درین
صورت انتشار لازم می آمد **جواب** دوم اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند بعضے از صیغهای
ماضی التباس میشد و یا را برین سه حمل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در
ابوابیکه ماضی آنها چار حرف دارد چون دَحْرَجَ و اَكْرَمَ و قَاتَلَ و صَرَّفَ مضموم میشود **سوال** حروف
مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند **جواب** فتحه اخف الحرکات ست و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال ست
پس فتحه مناسب آن شد **سوال** در مضارعیکه ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا

میشود **جواب اول** چهار حرفی فرع ثلاثی ست که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمه نیز فرع
فتحه است پس فرع را به فرع دادن اولی ست **سوال** ضمه فرع فتحه چگونه است **جواب** زیرا چه وقت
تلفظ فتحه لب بر حال خود می ماند و وقت تلفظ ضمه لب بر حال خود نمی ماند و بقاء حال اصل ست بنسبت
تغیر **جواب دوم** اگر در یکرم یا فتحه دهند التباس رود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند
برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چهار حرف دارد **سوال** در یُدحرج و یقاتل و یُصرف اگر فتحه میدادند
التباس بچیزی نمی شد پس می بایست که درین صیغ فتحه میدادند و یُکرم را بر آن حمل میکردند زیرا چه حمل
قلیل بر کثیر بهتر ست از عکس آن **جواب** چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت
واحده میشد لهذا اینجا حمل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی ست و در کلمات اهل صرف حمل کثیر
بر قلیل واقع شده است چنانچه تَعِدُ و اَعِدُ و نَعِدُ را بر یَعِدُ حمل میسازند و در بعضے لغات در غیر چهار باب
مذکور هنگامیکه ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسرهٔ ماضی حروف مضارع را کسره
میدهند چون تِعلم و نِستنصر و بعضی یا را استثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا **سوال** برای دلالت بر
کسرهٔ ماضی کسره حروف مضارع را چرا اختیار کردند نه کسرهٔ حرف دیگر **جواب اول** زیرا چه حروف
مضارع زائد اند و تصرف در زائد بهتر ست **جواب دوم** تا از اول امر بر کسرهٔ ماضی دلالت شود
و فا کلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذار **سوال** در ثلاثی مجرد
فاء فعل را چرا ساکن کردند **جواب** تا اجتماع چهار حرکت پی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا
فاء فعل را ساکن نمی کنند **جواب** هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست
سوال اگر در ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن میکردند و فاء فعل را بر حال خود میگذاشتند تا هم هیچ قباحت
نمی شد **جواب** اجتماع چهار حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون او ممکن
نیست زیرا چه ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد لهذا فاء فعل را که قریب وست ماخوذ کرده ساکن کردند و
عین کلمه را بر حالت خود بگذار ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در هر دو و در رباعی
مجرد لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ رفع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع

سوال معرسبت و علامت مضارع چار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه وی لفظ اتین باشد این چار حرف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب** زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای واو و یا و الف بسبب کثرت و ورا اینها در کلام عرب که هیچ کلمه از این حروف یا از ابعاض این حروف که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجود ست و اما واو پس بدلش تا ست و اما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا او را حرکت دادند و اما نون پس بجهت مناسبت حرف مد و لین آورده شد که این نون مده است در خیشوم و حرف مد و لین مده است در حلق **سوال** در تعبیر مجموعه این چار حروف لفظ اتین را چرا اختیار کرد مجموعهای دیگر چرا نگفت ہجو انیت یا ناتی یا نایت **جواب** لفظ اتین لطفی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب ست پس این لفظ صفت حروف مینوا اند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف که ازینها واقع نمیتوا اند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست لفظ را المعنی برای ست پس لفظ را یا لفظ برای یکی ازین هر دو زائد ست و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه راست سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و دو ازان مر واحد و تثنیه مؤنث غائب راست و یا برای چار کلمه راست سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد تثنیه جمع و یکی مر جمع مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث راست و گاهی در موضع وحدان حکایت نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم را می آرند بنظر تعظیم ہمچو قول باری تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ **سوال** الف برای وحدان حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد **جواب اول** بمناسبت وجود الف در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم ست **جواب دوم** بمناسبت آنکه متکلم مقدم ست که از وا ابتداء کلام ست و الف از مبدأ مخارج اعنی اقصای حلق برمی آید پس مناسبت متحقق گردید **سوال** نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد **جواب اول** بمناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست **جواب دوم** برای موافقت تثنیه و جمع متکلم ماضی **سوال** تا برای شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد **جواب** این تا در اصل واو بود

ودواوچون از منتهی مخارج ست زیراکه شفویه است وکلام نیز بر مخاطب تمام می شود بدین سبب برای صیغهای مخاطب او خاص کرده شد وچون از مثال واوی مثلاً وَعَدَ صیغهٔ واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند تَوْعِدُ می شد وهنگامیکه یران واو عطف می آوردند وَتَوْعِدُ می شد واجتماع سه واو مکروه است لهذا واو را بتا بدل کردند **سوال** واو را بتا چرا بدل کردند وبدیگر حرف چرا بدل نکردند **جواب اول** بسبب ترجیح مرجح وآن مبدل شدن واو بتا در مثل اِتَّقَدَ **جواب دوم** واو چون برای مخاطب معین شد وآوردنش متکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی انت بدل میبایدکرد برای مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل میکردند واین را در مخاطب مضارع می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغه متکلم لهذا تا را اختیار کردند **سوال** در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف میکنند **جواب** برای اجتماع دو حرف از جنس واحد وعدم امکان ادغام زیراچه ابتدا بالسکون ممکن نیست **سوال** کدام تا حذف کرده خواهد شد **جواب** بعضی تا ثانیه را برای حذف معین کردند زیراچه تا را اول علامت مضارع ست وعلامت محذوف نمی شود وسیبویه بدین جانب رفته وبعضی حذف تا را اول تجویز میکنند بسبب آنکه تا ثانیه علامت باب ست وحذف آن مخل معنی باب ست **سوال** یا برای غائب چرا مقرر شد **جواب** یا از وسط مخارج ست وغائب نیز متوسط ست ای ذکرا ودائرست میان متکلم ومخاطب **سوال** کلمهٔ غائب را برای پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی با وجود آنکه او تعالی غائب نیست **جواب** بسبب غیبوبت آن بحسب ظاهر حواس **سوال** صیغهٔ مذکر می آرند نه صیغهٔ مونث باآنکه او تعالی نه مونث است نه مذکر **جواب** بسبب شرافت مذکر **سوال** در واحد مونث غائب چرا تا آورده شد **جواب** زیراچه در واحد مونث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تا را آوردند **سوال** در واحد مونث غائب ماضی تا ساکن ست واینجا چرا ساکن نکردند **جواب** تا ابتدا بالسکون لازم نیاید **سوال** پس فتحه چرا دادند ضمه وکسره چرا ندادند **جواب** برای موافقت دیگر حروف که مفتوح اند **سوال** در جمع مونث غائب چرا تا نیاوردند **جواب** زیراچه در جمع مونث غائب ماضی تا نیست پس رجوع بأصل کرده

یا آورند **سوال** در تضربین یا چرا زائد کرده شد **جواب** یا علامت خطاب مونث ست و فاعل او
مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل ست چنانچه واو در تفعلون و تضعیف قول اخفش کرده اند که
اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب ست
و این مکروه است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهم گفت که این التزام بلا لزوم
است **سوال** برائے علامت خطاب مونث یا چرا مقرر شد **جواب** بسبب آنکه در نهی یا علامت
تانیث حاضر ست **سوال** از حروف انت چرا حرفی را زائد نکردند **جواب** اگر الف می آوردند
تضربان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند دو نون جمع می شدند و اگر تا می آوردند
دو تا در کلمه واحده جمع می شدند و این مستکره است **سوال** چرا این ضمیر را در تضربین ظاهر کردند و
مستتر نکردند **جواب** تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان تضربن یعنی تضربن **سوال**
در واحد مونث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد **جواب**
درینصورت التباس بنون ثقیله در صورة لازم می آمد **سوال** تحصیل فرق میان واحد مونث حاضر
و جمع او در حال استتار یای ضمیر چرا بحذف نون نکردند **جواب** درین صورت التباس بواحد مذکر
حاضر میشد و در هفت محل نون اعرابی را در آر **سوال** نون اعرابی را در هفت محل چرا آوردند **جواب**
بسبب غایت اتصال ضمائر چون واو و یا و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب ست
پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند در حقیقت
بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهمین جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند
سوال نون را چرا برای بدلیت اعراب رفع خاص کردند **جواب** زیرا چه نون مناسب اوست و واو
از دو ضمه پیدا میشود اعراب مضارع هم رفع ست چار تثنیه که نون اعرابی دران مکسور باشد و دو جمع یکی
جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مونث حاضر درین سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد **سوال**
چرا در چار تثنیه این نون مکسور ست و در سه جا دیگر مفتوح **جواب** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ما قبل
نون واو ست و در واحد مونث حاضر ما قبل نون یا ست و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را

کسرہ یا ضمہ میدادند ثقل زایدی شد لہذا فتحہ کہ اخف الحرکات ست یاو دادہ شد تا تعاول بحصول
انجامد و در چار تثنیہ چون ماقبل نون الف ست پس نون متحمل ہر اعراب ست وقاعدہ الساکن اذا
حرک حرک بالکسر مرجح کسرہ گردید لہذا کسرہ دادند و نیز کسرہ متوسط ست میان ضمہ و فتحہ و تثنیہ نیز متوسط
است میان واحد و جمع پس دادن متوسط بمتوسط اولی ست و نیز بسبب مشابہت با تثنیہ اسم چون
رجلان **سوال** نون اعرابی را بآخر مستقبل چرا آوردند **جواب** نون اعرابی بدل اعراب ست و
محل اعراب آخر کلمہ ہست **سوال** محل اعراب آخر کلمہ چرا مقرر شد **جواب** زیرا چہ اعراب دال ست
بر صفت کلمہ ای فاعلیتہ یا مفعولیتہ مثلاً وصفت را رتبہ بعدیت ست از موصوف لہذا اعراب بر آخر
کلمہ آوردہ شد **سوال** ہرگاہ نون اعرابی بدل اعراب رفع ست پس در یفعلون و تفعلون باوجود
رفع نون اعرابی را چرا آوردند **جواب** این رفع رفع واحد نیست بلکہ ضمہ الیست کہ بسبب مناسبت
واو دادہ اند **بحث اثبات فعل مضارع معروف** یَفعَلُ میکند و خواہد کرد آن
یکمرد در زمان حال و استقبال صیغہ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف یفعلان میکنند
و خواہند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغہ تثنیہ مذکر غائب بحث الخ یَفعَلُونَ میکنند
و خواہند کرد آن ہمہ مردان در زمانہ حال و استقبال صیغہ جمع مذکر غائب بحث الخ تَفعَلُ میکند و خواہد
کرد آن یک زن در زمانہ حال و استقبال صیغہ واحد مؤنث غائب بحث الخ تفعلان میکنند
و خواہند کرد آن دو زنان در زمانہ حال و استقبال صیغہ تثنیہ مؤنث غائب بحث الخ یفعلن میکنند
و خواہند کرد آن ہمہ زنان در زمانہ حال و استقبال صیغہ جمع مؤنث غائب بحث الخ تَفعَلُ میکنی و
خواہی کرد تو یکمرد در زمانہ حال و استقبال صیغہ واحد مذکر حاضر بحث الخ تفعلان میکنید و خواہید
کرد شما دو مردان در زمانہ حال و استقبال صیغہ تثنیہ مذکر حاضر بحث الخ تَفعَلُونَ میکنید و خواہید
کرد شما ہمہ مردان در زمان حال و استقبال صیغہ جمع مذکر حاضر بحث الخ تفعلین میکنی و خواہی کرد
تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغہ واحد مؤنث حاضر بحث الخ تفعلان میکنید و خواہید کرد
شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغہ تثنیہ مؤنث حاضر بحث الخ تفعلن میکنید و خواہید کرد

شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغهٔ جمع مؤنث حاضر بحث الخ فعل میکنیم و خواهیم کرد من یکمرد
یا یک زن در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ نفعل
میکنیم و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ تثنیه
و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **فصل** این همه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع
معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل ٹه مضارع معروف علامت مضارع را ضمه ده
یعنی اگر ضمه نباشد بلکه فتحه باشد برای جمهور یا کسره بر لغت بعضی چنانچه گذشت و اگر ضمه باشد بحال
خود ماند و عین کلمه را فتحه ده در دو حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا مکسور و اگر مفتوح باشد بدستور باقی
ماند و لام کلمه را بحالت خود بگذار چراکه تغیری یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد **سوال** در مضارع
مجهول چرا علامت مضارع را جمهور ضمه دادند **جواب اول** مجهول فرع معروف ست و ضمه
فرع فتحه ست **جواب دوم** بمناسبت ماضی مجهول که اول آن هم مضموم ست **سوال** عین
کلمه را فتحه چرا دادند **جواب** تا ضمهٔ اول با فتحه عین معتدل شود زیراچه مضارع ثقیل ست از ماضی
بسبب زیادتی حروف اتین پس بلحاظ اعتدال ضرورست و بعضی از صرفیان نوشته اند که صیغه
یُفعَل مثل فُعْلَل ست در حرکات و سکنات و برین وزن کلمه در عرب نیامده الا نادرا پس این وزن
غیر معقول شد و مجهول هم غیر معقول ست لهذا اختیار کرده شد **سوال** این قاعده بنای مجهول در
مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیراچه عین او را فتحه نمی دهند پس قاعدهٔ عامهٔ مطردهٔ جمیع ابواب چیست
جواب قاعدهٔ عامه اینست که علامت مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند و ما قبل آخر را فتحه اگر نبود تا
مضارع مجهول گردد چون یُضرَبُ و یُستَنصَرُ و یُکرَمُ و یُدَحرَجُ و امثال اینها **بحث اثبات فعل
مضارع مجهول** یُفعَلُ کرده می شود و کرده خواهد شد آن یکمرد در زمانهٔ حال و استقبال صیغهٔ واحد
مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفعَلان یُفعَلُونَ تُفعَلُ یُفعَلان یُفعَلنَ تُفعَلُ تُفعَلان
تُفعَلُونَ تُفعَلِینَ تُفعَلان تُفعَلنَ اُفعَلُ نُفعَلُ معانی این صیغ بر مستدبر مخفی نخواهد بود حاجت بیان
نیست **فصل** اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع منفی

ٹه [illegible]

بنفی بلا بنا کنی لای نفی ای لا ئیکہ دلالت بر نفی فعل کند در اول اوای فعل مضارع در آر **سوال** بحث
لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد **جواب** زیرا چہ منفی فرع مثبت ست **سوال** لای نفی
را در اول مضارع چرا می آرند **جواب** تا از ابتدای کلام سامع آگاہ شود کہ این کلام منفی ست ولای
نفی در لفظ مضارع ہیچ عمل نکند بقیاس مای نفی چنانچہ بود ای لفظ مضارع قبل دخول لای نفی ہمبر ان
طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و ہر گاہ خلجان بیشد کہ در معنی ہم ہیچ عمل نکردہ ست چرا کہ معنی فعل مضارع
ہمچنانکہ بود باقی می ماند و نفی از کلمۂ لا استفادہ میشود جواب داد از ان مصنف بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت
را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند و تفصیل این معنی در بحث ماضی منفی گذشت فتذکر **سوال** نفی فعل مضارع
ہمچنانکہ از کلمۂ لا میشود از کلمۂ ما ہم میشود نحو مَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ پس وجہ تخصیص ذکر لای نفی چیست **جواب**
کثرت استعمال کلمۂ لای نفی بر فعل مضارع بہ نسبت مای نفی **بحث نفی فعل مضارع معروف**
لا يَفْعَلُ نمی کند و نخواہد کرد آن یکمرد در زمان حال و استقبال صیغۂ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع
معروف لا يفعل لا يفعلان لا يفعلون لا تفعل لا تفعلان لا يفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین
لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متدبر مخفی نخواہد ماند **بحث نفی فعل مضارع
مجہول** لا يُفْعَلُ کردہ نمی شود و کردہ نخواہد شد آن یکمرد در زمانۂ حال و استقبال صیغۂ واحد مذکر غائب
بحث نفی فعل مضارع مجہول لا يفعل لا يفعلان لا يفعلون لا تفعل لا تفعلان لا يفعلن لا تفعل لا تفعلان
لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر سابق روشن اند

فصل این ہمہ کہ گفتہ شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجہول بود چون خواہی کہ فعل مضارع
منفی بہ نفی بلن بنا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجہول در آر **سوال** بحث نفی بلن را چرا
از بحث نفی بلا در ذکر مؤخر کرد **جواب** زیرا چہ لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمی دہد و لن تغیر بسیار دو انچہ
تغیری ندہد بحال خود باقی دارد اشرف ست و اشرف لائق تقدیم ست **سوال** کلمۂ لن بر اصل خود ست
یا انحرافی یافتہ است **جواب** نزد سیبویہ بر اصل خود ست و حرفیست مستقل و صفی بن نضیر ہمین را صحیح گفتہ
و نزد فراء اصلش لا است الف را بنون بدل کردند و رضی گفتہ کہ ہیچ دلیل نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش

لاآن بود همزه بکثرت استعمال بنظر تخفیف ساقط شد لاآن گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند
و رد کرده شده است قول خلیل بدین وجه که تقدیم انچه در حیز آن باشد بر آن جائز نیست چرا که گفته
نمی شود زیدا ان تضرب و تقدیم انچه در حیز لن باشد بر لن درست است چنانچه سیبویه از عرب نقل
کرده عمرا لن اضرب پس چگونه اصل لن لاآن باشد و خلیل را میرسد که بجوابش پرداز د بدین نمط که کلمه
از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد پس جائز ست که آن حکمی داشته باشد و هنگام ترکیب آن
و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضے نوشته اند که اصل لن لا ست و در آخر نون خفیفه برای
تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین الف افتاد لن باقی ماند **سوال** لن را در اول مضارع چرا
می آرند باخر چرا نمی آرند **جواب** تا وقت ابتدا از تکلم متکلم سامع آگاه شود که این نفی بلن است
سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفت در اول او چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود
جواب اگر اینجا در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع ست بسوی نفی فعل مضارع پس لازم
می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع درآرند و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای التفسیح و رفع
توهم در اول فعل مضارع گفت و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند
سوال لن چرا فعل مستقبل را نصب کند **جواب** ان بفتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل
ست و لن مشابه اوست در حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بمشابهت ان لن نیز نصب
کند **سوال** ان بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل کند **جواب** زیرا چه مشابه است بان که مشبه بفعل و
ناصب اسم ست در لفظ چنانچه ظاهر ست و در معنی زیرا چه مدخول هر دو بتاویل مصدر میشود و آن
پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای حکایت
حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی را ای نونی را که بدل اعراب
رفع ست ساقط گرداند ای لن **سوال** لن نون اعرابی را چرا ساقط کند **جواب** زیرا چه نون
اعرابی بدل رفع ست و هرگاه که لن رفع را ساقط کرده نصب میآرد نون اعرابی را که بدل آنست
هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر

ددو جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمہ یعنی جمع مؤنث غائب و جمع
مؤنث حاضر ہیچ عمل نکند ای لن زیرا چہ باآخر این ہر دو صیغہ نہ رفع ست کہ او را ساقط نمودہ نصب پیدا
سازد و نہ نون اعرابی ست کہ بعمل لن بیفتد بلکہ آخر این ہر دو صیغہ نون ضمیر جمع ست و لن مضارع
را بمعنی مستقبل منفی گرداند نزد بعضی لن موضوع ست برای تاکید نفی مستقبل نہ برای مطلق نفی مستقبل
و نزد بعضی برای تابید نفی مستقبل ست بدلیل قول او تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَمَاتُوْا وَھُمْ کُفَّارٌ
فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِھِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَھَبًا ای ہرگز و گاہی قبول نکردہ خواہد شد از یکی از کفار زر کہ
بہ پری زمین دہد و نمیتوان گفت کہ تابید عدم قبول زر مذکور را جای دیگر مستفاد باشد نہ ازین آیت
و اگر لن برای تابید نفی مستقبل آمدی پس تخصیص الیوم در قول او تعالی فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا درست نخواہد شد
فتامل و بعضی بران اند کہ لن موضوع ست برای نفی مستقبل گاہی در تاکید مستعمل ست و گاہی در تابید

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لن یفعل ہرگز نخواہد کرد آن یکمرد در زمانہ
استقبال صیغۂ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلو
لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلو لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی
این صیغ از ما تقدم ظاہر اند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجہول

لن یُفعَل ہرگز
کردہ نخواہد شد آن یکمرد در زمان استقبال صیغۂ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل
مجہول لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا
لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست

فصل

این ہمہ کہ گفتہ شد
بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف و مجہول بود چون خواہی کہ مضارع منفی بہ نفی جحد بلم بنا کنی
لم در اول فعل مضارع در آر **سوال** مصنف رح بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد **جواب**
زیرا چہ لن آخر فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم کہ از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد
و نیز لن تغییر زمانہ نکرد و لم زمانہ را متغیر ساخت پس اشرفیت مر لن راست **سوال** لم در اول فعل
مضارع چرا آوردہ شد **جواب** تا سامع بر وقت بدو تکلم بفہمد کہ این نفی جحد بلم ست **سوال**

تخصیص دخول لم بفعل چراست **جواب** زیرا چه عمل لم تبدیل زمانه استقبال ست بزمانه ماضی و زمانه
جزو فعل یافته نمی شود **سوال** کلمه لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود **جواب** زیرا چه عمل او که تبدیل
زمانه استقبال ست بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمی شود **سوال** مصنف در اول فعل مضارع
گفت در اول او چرا نگفت **جواب** اگر مصنف در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع ست
بسوی نفی تاکید بلن و حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا اسم صریح مصنف علیه الرحمة بیان کرده
سوال این را نفی جحد بلم چرا نامیدند **جواب** جحد بفتح اول و سکون دوم بمعنی دانسته انکار کردنست
کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع ست پس معنیش گویا دانسته انکار کردنست و اما جحد بالضم و بفتحتین
پس بمعنی قلت خیر ست نه بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتهی الارب و آنچه شارح صرف میر از علی برجندی
جحد بفتحتین نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت ست اما صاحب منتخب مینویسد جحد بالفتح و الضم و بفتحتین
و جحود بالضم انکار کردن بدانستگی انتهی و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند زیرا چه موضوع ست برای جزم
اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مؤنث
غائب واحد مذکر حاضر و حدان حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و گاه بضرورت شعر کلمه لم
جزم نمیکند و حذف مجزوم بعد لم هم بضرورت درست ست و فصل میان لم و مجزوم هم وارد شده است
للضرورة و هذا کله مما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گردانند ای لم حرف
علت را زیرا چه حرکت رفع قبل دخول لم از جهت استثقال محذوف شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط
حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز حرف علت مناسب حرکت ست که از مد و اشباع حرکات حروف
علت پیدا میشوند و چون حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم یدع از باب
نصر ینصر ای نخواند آن بکسر دال اصلش یدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو
شد چون لم در اول او در آمد بعلامت جزم واو افتاد لم یدع شد و لم یرم از باب ضرب یضرب ای تیر نینداخت
آن بکسر دال اصلش یرمی بضم یا بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول
او در آمد علامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم یخش از باب سمع یسمع ای نترسید

آن یکم واصلش نخشی بضم یا بود چون یا متحرک و ماقبل او مفتوح ست یا را الف کردند نخشی بالف شد و لم
در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم نخش گردید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کلمه
بحال خود ماند و این اکثر ست و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویز میسازند چون
یتقی که هر گاه کلمهٔ لم بران آرند یا را حذف کرده قاف را ساکن کرده لم یتق بسکون قاف میگویند
و حرف علت سه است واو و الف و یا **سوال** این سه حرف را حرف علت چرا نامیده‌اند
جواب زیراچه این حروف قبول اعلال می کنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغیر را اهلیت
درین حروف همچو علیل که تغیر مزاجی دارد و نیز علت بالکسر بمعنی بیماریست کذا فی الصراح و وقت
بیماری مجموعهٔ این سه حرف وای وای از زبان مریض بیرون می آید شاعرے گوید **شعر**

حرف علت نام کردم واو و الف و یای را	هر کرا دردی رسد ناچار گوید وای را

که مجموعهٔ وی وای باشد **سوال** مجموعهٔ این سه حروف سوای وای دیگر هم متصور بود چون اوی و یا
پس چرا مصنف وای را خاص نمود **جواب** تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمهٔ وای از زبان علیل بیرون
می آید نه مجموعات دیگر **تنبیه** حرف علت ساکن را لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت ماقبل موافق
او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب تولد او از مد حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه و یا از مد کسره پیدا می شود
و بهمین جهت واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتحه نامیده‌اند **سوال** اخت میگویند
بلفظ اخ چرا التعبیر نمی کنند **جواب** زیراچه حرف حکم تانیث دارد و در هفت محل ای تثنیهٔ مذکر غائب
و جمع مذکر غائب و تثنیهٔ مؤنث غائب و تثنیهٔ مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و تثنیهٔ مؤنث
حاضر نون اعرابی را ساقط گردانده لم چراکه نون اعرابی بدل رفع ست که در واحد بود و هر گاه لم رفع
را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند لم چراکه درین
هر دو جا نه رفع ست و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مؤنث و ضمیر
فاعل ست چنانچه گذشت و آن دو محل اینست جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر و در همه کلمات
عمل در معنی کند ای لم یعنی صیغهٔ فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گردانده لم **سوال** لم مضارع را بمعنی

له ای تغیر دادن برای تخفیف ۱۲

ماضی منفی چرا گردانند **جواب** لم مشابه است بان شرطیه زیراچه هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه آن
ماضی را بمعنی مستقبل گردانند آنچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گردانند حملاً للضد علی الضد **بحث**

نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لم یفعل ای نکرد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه
واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن
لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ از ما تقدم ظاهر اند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لم یُفعل کرده نشد آن یکمرد در زمانه گذشته
صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن
لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی این صیغ ظاهر اند **فصل**
این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که لام تاکید ای لامیکه افادهٔ معنی تاکید نماید و مجرد باشد
از معنی حالیت زیراچه اگر معنی حالیت داشته باشد پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا
می سازد دشوارست یا نون تاکید ای نونیکه افادهٔ معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیراکه
الیق تاکید بحسب عادت غیر موجود است ای استقبال نه ماضی و نه حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید
در اول مستقبل در آر و نون تاکید در آخر او ای مستقبل زیاده کن **سوال** نون تاکید بدون لام تاکید در
مستقبل داخل می شود یا نه **جواب** در مستقبلے که در و معنی طلب باشد چون امر و نهی و تمنی و استفهام
البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیراچه بسبب وجود معنی طلب در ینها مناسب شد تاکید آن
و در مستقبلے که خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن لام تاکید باول آن و اینست مذهب
محققین و نزد بعضے در ین مستقبل هم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست ست **سوال** مصنف
در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت **جواب** برای تنبیه برین معنی که هنگام دخول لام تاکید
و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته میشود **سوال** لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را باخر آن
چرا خاص کردند **جواب** زیراچه لام برای تاکید اسم نیز می آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم
و قویست پس حرف تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر ضعیفست پس حرف

تاکیدآن مناسب شد که موخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را
در اول آرند ابتدا بسکون لازم خواهد آمد و آن ممتنع ست و نیز نون تاکید مشابه بنون تنوین ست و محل
او آخر کلمه ست و نون تاکید دو نون ست یکے نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون در افاده معنی تاکید
مستقبل برابراند مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکے را
اصل میدانند و نزد بعضے در نون ثقیله تاکید زائد ست بنسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را
گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند **سوال** نون مشدد را ثقیله چرا گویند **جواب** زیراچه مشدد
باعتبار آنکه دو حرف در یکجا بهم می آیند ثقلے دارد **سوال** نون ساکن را خفیفه چرا گویند **جواب**
زیراچه ساکن یک حرف خفیف میباشد از دو متحرک **سوال** نون ثقیله حرف ست و اصل در حرف
بنا ست و اصل در بنا سکون ست پس نون ثقیله چرا متحرک شد **جواب** اگر حرکت نمی دادند اجتماع
ساکنین ای دو نون علی غیر حده لازم می آمد و این ممتنع ست **سوال** از جمله حرکات فتحه را چرا خاص
کردند **جواب** زیراچه فتحه اخف حرکات ست و نون ثقیله در چارده کلمه آید بسبب بودن ماضی و نون خفیفه
در هشت کلمه آید زیراچه در شش باقی مانع ست چنانچه واضح خواهد شد و آن هشت کلمه اینست واحد مذکر
غائب جمع مذکر غائب واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مونث حاضر وحدان حکایت
نفس متکلم تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و ماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در
یک محل مکسور و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث
غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت
نفس متکلم **سوال** ماقبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند **جواب** تا اجتماع ساکنین علی
غیر حده لازم نیاید **سوال** منجمله حرکات فتحه چرا دادند **جواب** فتحه خفیف ست و نون ثقیله ثقیل پس
مناسب شد که ماقبلش را فتحه دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شارح محقق جواب دوم آورده بقول خود و نیز
نون ثقیله مثل لام بمعنی تاکید دلالت میدارد لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی محقق مباد که این جواب
با سوال مطابقت ندارد زیراچه سائل از وجه فتحه ماقبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند و مجیب وجه مفتوح

له ای بعض جاها ۱۲ عله ای ما عدا امرین الحاضر ... ۱۲

شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع
و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید **سوال** حاجت الف آوردن
چیست **جواب** تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزلهٔ دو نون ست
زیرا چه اجتماع سه نون زائد مکروه است **سوال** الف را برای فصل چرا خاص کردند **جواب** بنظر
خفت آن **سوال** حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم
نمی آمد **جواب اول** نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل ست اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمی شد
که فاعلش مذکر ست یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند **جواب دوم** اجتماع ساکنین لازم می آمد میان
لام که ماقبل نون ست و نون اول از نون ثقیله **سوال** لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین
لازم نمی آمد **جواب** کسره ثقیل است و نون ثقیله هم ثقیل ست و اگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب
با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند پس جمع مؤنث
غائب با جمع مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد **سوال** اگر الف فاصل نمی آوردند
و یکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد **جواب** اگر یکی را از نون ثقیله حذف
سازند نون جمع در نون دوم از ثقیله مدغم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر ست یا
مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این ممتنع ست اینست تقریر بعضی
از شراح و شارح محقق ایرادی آورده که از این کلام مردد معلوم میشود که هر دو قباحت لازم نمی آید و
حالانکه هر دو قباحت لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند ما میگوئیم و بالله التوفیق که
اگر تردید را بر مانعة الخلو حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر مانعة الجمع حمل کرده ایراد
نمایم **سوال** در مثنی اجتماع سه نون شده است **جواب** آن نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار
ساقط شد **سوال** نون وقایه کدام نون را گویند **جواب** هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب
مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت
و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره **سوال** در یکونن سه نون جمع شدند **جواب** سه نون

زائد نیستند بلکہ اول اصلی ست و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کردہ شود بجہت لزوم اجتماع ساکنین میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل او ای نون ثقیلہ در جمع مذکر ضمہ گذاشتہ شود تا دلالت کند ای ضمہ بر حذف واو **سوال** دریجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چہ واو ضمیر فاعل ست و این ممنوع ست **جواب** ضمہ قائم مقام آن موجود ست و اینچنین حذف درست ست فتامل و از صیغۂ واحد مؤنث حاضر یا دور کردہ شود بجہت لزوم اجتماع ساکنین میان یاے تانیث و نون مدغم و ماقبل او ای نون ثقیلہ در صیغۂ واحد مؤنث حاضر کسرہ گذاشتہ آید تا دلالت کند ای کسرہ بر حذف یا **سوال** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگرچہ اجتماع ساکنین گردیدہ مگر علی حدہ ست یعنی ساکن اول مدہ ست و ساکن دوم مدغم و اینچنین اجتماع ساکنین جائز ست پس چرا واو و یا را حذف کردند **جواب اول** اجتماع ساکنین علی حدہ جائز ست نہ این کہ القای ہر دو ساکن واجب ست پس درین صیغ ہرگاہ کلمہ ثقیل شد و طوالت کلمہ لازم آمد و دال بر واو یعنی ضمہ و دال بر یا یعنی کسرہ موجود بود لہذا برای تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب دوم** اجتماع ساکنین علی حدہ در کلمۂ واحدہ درست ست و درین صیغ در دو کلمہ است زیرا چہ ضمائر کلمۂ دیگر اند و نون کلمۂ دیگر و این ست وجہ حذف واو و یا در نون ثقیلہ و اما حذف واو و یا در نون خفیفہ پس بدخول او اجتماع ساکنین درین صیغ علی غیر حدہ لازم آید لہذا حذف کردہ خواہد شد **سوال** الف را در تثنیہ چرا حذف نکردند با آنکہ اجتماع ساکنین علی حدہ ای الف و نون مدغم در دو کلمہ واقع ست و دال یعنی فتحہ ہم موجود ست **جواب** اینجا برای حذف الف مانعی ست و آن التباس آن بواحد و ثقل ہم پیدا نیست و تبدی از مبحث این مقام در مبحث امر انشاء اللہ تعالیٰ نوشتہ خواہد شد **تنبیہ** بدانکہ حذف واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط ست بشرط آنکہ واو و یا مدہ باشد و الا واو و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمہ کہ دال بر واو باشد و فقدان کسرہ کہ دال بر یا شود بلکہ برای دفع التقاے ساکنین بلحاظ مناسبت واو را حرکت ضمہ دہند چون اِخْشَوُنَّ و یا را حرکت کسرہ چون اِخْشَيِنَّ ۴ **سوال** اجتماع ساکنین کہ اول مدہ و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد **جواب** بسبب آنکہ ساکن دوم

که مدغم ست تلفظ آن نمی شود مگر به تبعیت مدغم فیه نه استقلالاً پس گویا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون
ثقیله در شش محل ای جائیکه پس الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیهٔ مذکر غائب و تثنیهٔ مؤنث غائب
و تثنیه مذکر حاضر و تثنیهٔ مؤنث حاضر و دو جمع ای جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر **سوال** درین
شش محل نون ثقیله چرا مکسور باشد **جواب** بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه نون تثنیه است
چراکه هر یکی ازین هر دو زائد ست و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت
محل ای جائیکه بعد الف نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد
مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو صیغهٔ حکایت نفس متکلم مفتوح باشد **سوال** درین هشت
محل نون ثقیله چرا مفتوح شد **جواب** زیراچه فتحه اخف الحرکات ست و نون ثقیله ثقیل ست و مشابهت
تثنیه هم نیست پس مناسب شد که فتحه داده شود و نون خفیفه در محلیکه الف باشد ای در جائیکه قبل نون
ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید و آن شش محل ست چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب و حاضر و یونس
و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه درین هر شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارد
و دیگران او را کسره میدهند و علامه تفتازانی گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیراچه مخالف
قیاس و استعمال فصحا ست و جواب میدهد یونس از التقای ساکنین بدینوجه که الف که واقع است
قبل نون بمنزلهٔ عدم ست زیراچه ضعیف ست و قبلش فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست
و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته **سوال** درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید **جواب**
بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف و نون خفیفه **سوال** الف را خواه نون
خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد **جواب** اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت
میدادند خلاف وضع هر یک لازم می آمد **سوال** یکی را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند **جواب**
اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای الحاق آن فائده مترتب نمی شد کذا فی بعض شروح الفصول
و اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد **سوال** این مشابهت بواحد در هر چهار تثنیه میشد
و اما در دو جمع مؤنث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ قباحت لازم نیاید

جواب اول درینصورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و اینهم مستکره است **جواب دوم** هرگاه
درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله
اصل ست و خفیفه فرع آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت
حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم
خواهد آمد و درین جواب خدشه است اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفیین ست نه نزد سائر بصریین
و ثانیاً آنکه فرع را لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتامل **سوال** اجتماع ساکنین
علی غیر حده در آلآن و آلحسن لازم می آید **جواب** این اجتماع ساکنین درست ست زیرا چه درین
دو مثال در اصل دو همزه بودند یکی همزهٔ استفهام دوم همزهٔ تعریف و اجتماع دو همزه موجب ثقل ست
و حذف یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکی ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن
عندک بیک همزه و درین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جملهٔ خبریه است و حالانکه مقصود استفهام
است پس همزهٔ ثانی را بالف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد و این بضرورت
است کذا قیل و در باقی محل و آن هشت محل ست یعنی جائیکه پیش نون الف نباشد بیاید ای نون
خفیفه چرا که مانع دخول نون خفیفه یافته نمی شود و لام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر مکسورست
و ضمه ثقیل ست و فتحه اخف الحرکات ست و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع نونات لازم نیاید
و نیز نون اعرابی بدل اعراب رفع ست و ما قبل نون تاکید مبنی ست پس جای اعراب باقی نمانده لهذا
حذف کرده شد

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید
با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ
لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَاَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ و معانی این صیغ بر ستند کر پوشیده نخواهد ماند

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه
کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله

در فعل مستقبل مجهول لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ
لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَیَفْعَلَنْ هرآئینه هرآئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَیَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب لَتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لَتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مذکر حاضر لَتَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلِنْ صیغهٔ واحد مؤنث حاضر لَأَفْعَلَنْ صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث لَنَفْعَلَنْ صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَیُفْعَلَنْ هرآئینه هرآئینه کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول لَیُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ ومعانی این صیغ ظاهر اند

تتمه اینهمه که گفته شد بحث اثبات لام تاکید با نون تاکید در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مستقبل منفی بلا یا بما را بنون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف یا مجهول بلا یا بما بنون ثقیله یا خفیفه گردد وانچه ساقط شود در بحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید و تصریف آن بر قیاس تصریف اثبات است با زیادت حرف نفی و ابن حاجب گفته که الحاقش در نفی کمتر است

فصل اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع معروف و مجهول مثبت و منفی موکد و غیر موکد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع **سوال** تعریف امر چیست **جواب** امر فعلیست موضوع برای طلب فعل اعم است ازانکه متکلم خود را عالی پندارد یا عاجز یا مساوی وانیست اصطلاح اهل عربیة و نزد ارباب اصول در امر استعلا معتبر ست وانچه نه بر وجه استعلا بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند و بالتساوی التماس ست **سوال** چنین افعال را امر چرا نام کردند **جواب** زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن ست و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی پیداست **سوال** امر را از فعل مضارع بنا میسازند از فعل ماضی چرا بنا نمی سازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیت که در امر زمانه

مستقبل مستفاد ست زیرا چه امر کرده نمیشود بچیزیکه گذشته است چه درین امر تکلیف ما لا یطاق ست و همچنین
امر کرده نمیشود با یجاد موجود فی الحال که محال ست **سوال** مبحث امر را از مبحث فعل مضارع چرا در ذکر
مؤخر کرد **جواب** زیرا چه امر ماخوذ ست از مضارع و ماخوذ منه احق بتقدیم است و اینست مذهب بعضی
از صرفیان و صاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چرا که تا ی تفعل در امر باقی نیست
و در اشتقاق بقای ماده و معنی ضرور ست بلکه امر مشتق ست از مصدر و غائب از غائب و حاضر از حاضر معروف از معروف و مجهول
از مجهول و متکلم از متکلم این همه بجهت مناسبت میان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی از مضارع حاضر معروف
علامت مضارع را که تا ست حذف کن **سوال** در امر حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند **جواب** اول
تا التباس نشود بمضارع و حال و قف **جواب** دوم زیرا چه از فعل مضارع تغییر منظور ست پس علامت او را باقی داشتن بحیل ست
سوال برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت
استعمال آن که مقتضی خفت اوست و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمی کنند بسبب قلت استعمال
آن **سوال** بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد **جواب** آمدن
همزهٔ وصل در هر امر ضرور نیست چنانچه می آید و معهذا در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید
سوال مصنف طریقهٔ بنای امر حاضر معروف را چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** زیرا چه سوای آن
نزد بعضی داخل در مضارع ست و امر حقیقةً امر حاضر معروف ست و لهذا در تعبیرش میگویند مضارع
معروف یا مجهول بلام امر بعده ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک
میماند آخر را ای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد **سوال** در امر حاضر معروف سکون از کجا
رسید **جواب** اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب بنا ست و مضارع بسبب
مشابهت تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت
تامه با اسم فاعل باقی نماند پس همان بنا عود کرد و اصل در مبنی سکون ست لهذا ساکن کرده شد
چون از تعد که مضارع حاضر معروف ست عِد ساخته شد و از تضع که مضارع حاضر معروف ست ضَع
در صراح می آرد وعد نوید دادن و وضع نهادن بر جای بدانکه یَعِدُ در اصل یَوعِدُ بود از باب ضرب یضرب

واو افتاد میان یای مفتوح وکسرهٔ لازم واو را حذف کردند یعِد شد و یعَد در اصل توعِد بود اگرچه اینجا
قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب او را حذف کردند یعَد شد وقس علی هذا اَعِد ونَعِد وچون خواستند که
امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن متحرک ست آخر را ساکن کردند
عِد شد **سوال** در یُوعَدُ که مضارع مجهولست چرا برای تبعیت یعِد واو را حذف نکردند **جواب**
مجهول متغایر معروفست بخلاف تعِد واعِد ونعِد و یَضَعُ در اصل یَوضِعُ بکسر ضاد بود واو میان یای
مفتوح وکسرهٔ لازم افتاد حذف کرده شد یَضِعُ گردید و تَضَعُ که اصلش توضِعُ ست اگرچه قاعده یافته
نشد مگر طرداً للباب او را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسرهٔ ضاد
را بفتحه بدل کردند یَضَعَ و تَضَعُ بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت
مضارع را حذف کردند بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضَع شد **سوال** در یَعِدُ واخوات او
چرا برعایت حرف حلق فتحه ندادند **جواب اول** فتحه برعایت حرف حلق سماعی ست قیاسی
نیست **جواب دوم** حرف حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه **سوال** در یَذَرُ باوجودیکه
حرف حلق نیست چرا فتحه دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی یَدَعُ است واگر در آخر او حرف علت باشد
ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد که این سکون بجهتِ بنای امر رسیده است یا همان
سکون ست که از پیشتر حاصل ست چون اِتَّقِ قِ یقی در اصل یَوقِیُ بود واو افتاد میان یای مفتوحه
وکسرهٔ لازم حذف کرده شد وضمه بر یاد شوار داشته ساکن کردند یقی شد وتقی در اصل توقی بود اگرچه
قاعدهٔ حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند وضمه بریا ثقیل بود حذف کرده یا را ساکن
کردند تقی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا ی علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن
متحرک ست و باخر کلمه حرف علت ست آنرا حذف کرده علامتِ جزمی سقوط حرف علت پنداشتند
قِ شد در صراح می آرد وقاتیه بالکسر نگاه داشتن واگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع
نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول او بجای علامتِ مضارع
در آر **سوال** بعد حذفِ علامت مضارع اگر ساکن باشد همزهٔ وصل را چرا می آرند **جواب**

تا ابتدا بسکون لازم نیاید **سوال** ہمزه را چرا بزیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا تا ئی نکردند **جواب** زیراچه ہمزه از حروف حلق ست و حروف حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند **سوال** از میان حروف حلق چرا ہمزه را خاص کردند **جواب** زیراچه او با الف مبدل میشود و الف حرف علت ست پس ہمزه را مناسبت گردید با حرف علت که کثیر الدور و مستحق زیادت اند لهذا از دیادش انسب افتاد **سوال** این ہمزه را ہمزهٔ وصل چرا نامیدند **جواب** زیراچه این ہمزه ماقبل خود را با مابعد خود وصل میسازد و خود از میان بیرون آید و مقابل او ہمزهٔ قطع ست که مابعد خود را از ماقبل خود قطع میسازد چون ہمزهٔ باب افعال **سوال** فا کلمه را حرکت چرا ندادند که محذور ابتدا بسکون لازم نمی آمد و حاجت بهمزه نمی افتاد **جواب** اگر فتحه میدادند التباس بماضی می آمد در حال وقف و اگر کسره میدادند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد و اگر ضمه میدادند در مکسور العین خروج از ضمه سوی کسره لازم می آمد و باقی ابواب را بقیاس بر یک نمط کردند **سوال** در اضرب یعنی مکسور العین ہمزهٔ وصل مکسور چرا آوردند **جواب** زیراچه کسره اصل ست در ہمزهٔ وصل **سوال** اصل در ہمزهٔ وصل کسره چرا شد **جواب** زیراچه ہمزهٔ وصل حرف ست و اصل در حروف سکون ست و ساکن را وقتیکه حرکت داده شود حرکت کسره میدهند **سوال** ساکن را وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند **جواب اوّل** سکون عدم ست و کسره هم بمنزلهٔ عدم ست زیراچه بر فعل داخل نمیشود و در اسم در غیر منصرف هم داخل نمیشود پس بمنزلهٔ عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسره میدهند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی **جواب دوم** فتحه اخف ست و ضمه اثقل و کسره متوسط ست و خیر الامور اوسطها پس کسره اختیار کرده شد **سوال** در افعَل مفتوح العین چرا ہمزهٔ وصل را فتحه ندادند **جواب** برای ترک اصل که کسرهٔ ہمزهٔ وصل ست وجهی و جیه نبود بر اصل خود او را گذاشتند و تغیری ندادند و اتباع عین امری ضروری و لازم نیست **سوال** الف ایمُن با وجودیکه ہمزهٔ وصل ست و اصل او کسره است چرا فتحه دادندش **جواب** ایمن جمع یمین ست و این ہمزهٔ وصل نیست بلکه ہمزهٔ قطعی ست بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحه داده شد و بهمین جهت در تلفظ حکم ہمزهٔ وصل پیدا کرده

قوله ای حاشیه ... [illegible] ۱۲ قوله ای بسبب کثرت استعمال ۱۲

سوال در الف تعریف باوجودیکه همزهٔ وصل ست وصل او کسره است چرا فتحه دادند نحو الرجل **جواب** بسبب کثرت استعمال **سوال** در اُکرم چرا همزهٔ امر را فتحه دادند باوجودیکه عین کلمه مکسورست می بایست که مکسور میشد **جواب** این همزهٔ امر نیست بلکه الف قطعی ست که از تُاَکرِمُ که در اصل تُاَکرِمُ بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند اعادهٔ آن گردید **سوال** از تُاَکرِمُ الف را چرا حذف کردند **جواب** بسبب اجتماع همزتین در اُاَکرِمُ یک همزه حذف کرده شد وطرداً للباب در جمیع صیغ همچو تکرم و یکرم ونکرم حذف کردند **سوال** از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اکرم شد پس بوقت بنای امر حاضر معروف از تعد لعب حذف تا واو محذوفه را چرا باز نمی آرند **جواب** اگر واو را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد واوعد خواهد گردید پس ازان برعایت مضارع که اصل اوست اعلال مضارع درو جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضائع خواهد گردید لهذا باز نمی آرند کذا قال الرضی **سوال** در اِعْلَمْ مثلاً همزهٔ وصل در خط چرا محذوف نمی شود **جواب** تا مشتبه بامر عَلِّمْ یعنی عَلِّمْ نشود **سوال** از اعراب رفع التباس خواهد شد **جواب** گاهی اعراب را ترک میسازند وهمین جهت برای تفرقه میان عُمَر بضم عین وفتح میم وعَمْرو بفتح عین وسکون میم واو را در عمرو بفتح عین وسکون میم نویسند واگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه هیچ نبود **سوال** چرا در عمرو بفتح عین وسکون میم واو را زائد کردند نه در عُمَر بضم عین وفتح میم **جواب** زیرا چه در عَمْرو بفتح عین وسکون میم اول حرف مفتوح است وبعد ازان ساکن پس زیادتی واو درینجا موجب ثقل نیست بخلاف عُمَر بضم عین وفتح میم **تنبیه** اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکت ست یا حرف بعضی برانند که حرکت ست حرف نیست اگر حرف بودی او را صورتی معین در خط بودی وحال آنکه صورتی معین در خط نیست واکثر قائل اند بآنکه حرف ست زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع نقیضین ای حرکت وسکون کذا فی بعض الشروح وبر دلائل اولی میتوان گفت که برای هر حرف صورتی معین بودن را مسلم نمی دارم واگر کسی تصحیح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود فافهم وآخر را ساکن کن بوجهیکه

سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون از تسمع اسمع واز تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع
و تضرب بناء امر حاضر معروف سازند تای علامت مضارع را حذف کردند بعدش سین و ضاد ساکن مانده
نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح ست و در تضرب مکسور ست همزهٔ وصل مکسور در اوّل کلمه در آوردند و آخر را
ساکن کردند اِسمع و اِضرب شد واگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون ارم از ترمی
ارم در اصل ترمی بود از باب ضَرَبَ یَضرِبُ ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر
معروف بنا کردند علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته
همزهٔ وصل مکسور در اوّل کلمه در آوردند و یا که حرف علت ست ساقط شد اِرمِ گردید واز تخشی اِخشَ در اصل
تخشٰی بود از باب سَمِعَ یَسمَعُ یا متحرک ماقبل او مفتوح یا را الف کردند تخشی شد چون بناء امر حاضر معروف
خواستند تا را حذف کرده مابعد آن ساکن و عین کلمه را مفتوح یافتند همزهٔ وصل مکسور آوردند و الف را
که در آخر کلمه است حذف کردند اِخشَ شد واگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول در آر **سوال**
و مثل اُکتُب ای مضموم العین همزه را کسره که اصل ست در همزهٔ وصل چرا ندادند **جواب** بر تقدیر کسره خروج
از کسره سوی ضمه لازم می آمد و این مکروه است **سوال** کاف فاصل موجود است پس خروج از کسره
سوی ضمه لازم نمی آید **جواب** حرف ساکن مانع و فاصل قوی نیست اعتبار ندارد و لهذا واو
قِنْوَةٌ را بیا بدل کرده قِنیَةٌ میگویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم است پس واو بسبب کسرهٔ ماقبل
بالکسر نهاده ۱۲
ای قاف باشد **سوال** همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف ست **جواب** برای موافقت عین
کلمه و نیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد و آخر را ساکن کن اگر حرف
علت نباشد چون از تنصر اُنصُر تا علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن و عین کلمه را مضموم
یافتند همزهٔ وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند اُنصُر شد واگر در آخر او حرف علت باشد ساقط
شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو اُدعُ در اصل تدعُو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل پنداشته حذف کردند
تدعو بسکون واو شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کرده مابعدش
را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در اوّل کلمه آوردند و آخر او حرف علت ست ساقط شد

ادْعُ شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول اوای
فعل مضارع در آر **سوال** درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند **جواب** بسبب
قلت استعمال اینها پس زیادت حروف در ینها مضائقه ندارد **سوال** در امر غائب لام امر چرا زائد
کردند **جواب** بمناسبت آنکه لام از وسط مخارج می برآید و غائب نیز متوسط ست میان متکلم و
مخاطب **سوال** لام امر در مخاطب معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد کردند **جواب** در مخاطب
معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال ست **سوال** لام
امر را باول کلمه چرا آوردند **جواب** تا از ابتدار تکلم معلوم شود که این نوع دیگر ست از کلام **سوال** لام
امر مکسور چرا شد **جواب** بجهت مشابهت او با لام جاره وقت دخول او بر مظهر چون لِزَیْدٍ زیرا چه جزم
که عمل لام امر ست مخصوص ست بافعال همچو جر که عمل لام جر ست مخصوص ست باسما **سوال** لام
جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود **جواب** برای موافقت عمل خود زیرا چه عمل او جر ست
سوال هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون لَهٗ و لَکَ و لَنَا پس چرا مفتوح میشود **جواب** حروف
مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون
فتحه اخت سکون ست در خفت لهذا در بنا را اینها فتحه اختیار کرده شد کذا قال المحقق اللاهوری فی حاشیته
تفسیر البیضاوی **سوال** این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه خواهد شد که او هم مفتوح
باشد **جواب** ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون لَهٗ و لَهُوَ پس امتیاز حاصل ست
سوال جر چرا مختص شد باسم **جواب** زیرا چه جر خاصهٔ اضافت ست و اضافت خاصهٔ اسم **سوال**
جزم چرا در فعل خاص شد **جواب** زیرا چه فعل ثقیل ست پس محتاج شد بطرف خفت باسکان **سوال** لام امر را بسبب
دخول واو یا فا ساکن چرا می کنند چون وَلْیَضْرِبْ فَلْیَضْرِبْ **جواب** واو و فا بمنزلهٔ جزء کلمه میشوند که وقف بر ینها بدون
کلمه ممتنع ست پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فَخِذ فَخْذ میگویند و آنا ثم لیس در اینجا حمل کردند بمناسبت
میان ثم و که هر دو تعقیب دال اند **سوال** حرفی از حروف علت مقام لام چرا زائد کردند **جواب** درین صورت در امر غائب اجتماع دو حرف
علت لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل ست و مخاطب مجهول را بر وی حمل کردند

وآخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه است براینکه امر بالام معرب ست
سوال عامل جزم کدام ست جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط همچنانکه حرف
شرط معنی استقبال پیدا می سازد آنچنان لام امر معنی استقبال پیدا می نماید همین مشابهت
لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیراچه اگر ساقط نشود عمل
لام امر مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لِیَدْعُ در اصل یَدْعُوُ بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته
ساکن کردند یَدْعُوْ بسکون واو شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را
که حرف علت بود حذف کردند لِیَدْعُ شد و لِیَرْمِ در اصل یَرْمِیُ بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند
یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد لِیَرْمِ گردید و لِیَخْشَ در اصل
یَخْشَیُ بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را بالف بدل کردند یَخْشٰی بالف گردید چون لام امر آوردند الف
ساقط گشت لِیَخْشَ گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانکه در مضارع می آید ای بطوریکه دانستی
از حذف واو و یا و او خال الت وغیره در امر نیز می آید سوال در آخر امر هر دو نون تاکید چرا آورده میشود
جواب برای تاکید طلب زیراچه امر موضوع ست برای طلب

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ بکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف اِفْعَلَا بکنید شما دو مردان در زمانه
استقبال صیغه تثنیه مذکر بحث الخ سوال نون اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیراچه او بدل اعراب
است ای رفع و هرگاه اعراب وقت بناء امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد اُفْعَلُوْا بکنید
شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ اِفْعَلِیْ بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد
مؤنث بحث الخ اِفْعَلَا بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ اِفْعَلْنَ بکنید شما همه
زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث بحث الخ سوال نون جمع مؤنث را چرا حذف نمیکنند همچو نون
اعرابی جواب زیراچه این علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل ست و علامت تغیر نه پذیرد فائده نزد
کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب ست مجزوم بلام امر که مقدر ست و اصل اِفْعَلْ
لِتَفْعَلْ بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف

کردند باقی ماند فا ساکن ناگزیر داخل کرده شد ہمزہ وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرند بقول
باری تعالی فلتفرحوا باظہار لام با تای مخاطب و اینست قرائت یعقوب و بصریان جواب میدہند
کہ این قرائت شاذہ است اعتدادی ندارد دیگر قرا معتبرین فلیفرحوا بیای تحتانیہ خواندہ اند **بحث**
امر حاضر مجہول لتفعل باید کہ کردہ شود تو بگیر د صیغہ واحد مذکر بحث امر حاضر مجہول لتفعل لتفعلا لتفعلوا لتفعلی
لتفعلا لتفعلن حاجت بیان معانی صیغ نیست **بحث امر غائب معروف** لیفعل باید کہ بکند
آن یکمرد صیغہ واحد مذکر بحث امر غائب معروف لیفعل لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بر
عاقل معانی این صیغ مخفی نیستند **بحث امر غائب مجہول** لیفعل باید کہ کردہ شود آن یکمرد صیغہ
واحد مذکر بحث امر غائب مجہول لیفعل لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بر مستیقظ معانی
این صیغ ظاہر اند **فائدہ** گاہ باشد کہ لام امر را بقیام قرینہ ساقط میسازند چنانچہ در قول باری تعالی
قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوٰۃ ای لیقیموا کذا قیل **سوال** در امر حیرا بحث حاضر معروف را
علیحدہ ذکر کرد و بحث غائب معروف را علیحدہ **جواب** زیرا کہ در صیغہ معروفش تغییر تام از فعل مضارع
گردیدہ است بخلاف صیغہ غائب معروف کہ تغیری ناقص دارد لہذا جدا جدا ذکر کرد **سوال** دو صیغہ
متکلم را چرا بحثے علیحدہ نکرد **جواب** بسبب قلت عدد ایشان و قلت استعمال ایشان زیرا چہ امر بنفس خود
قلیل ست بہ نسبت امر غیر خود را **سوال** دو صیغہ متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر
کردند **جواب** زیرا چہ طریقہ بنای امر غائب و امر متکلم یکی ست لہذا در یک بحث ذکر کردہ شدند **سوال**
طریقہ بنای امر حاضر مجہول و امر غائب مجہول یکی ست پس چرا در یک بحث ہر دو را ذکر نکرد **جواب** در
معروف ہر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کردہ شدند پس باتباع او در مجہول ہم ہر دو بحث
امر حاضر و امر غائب علیحدہ علیحدہ ذکر کردہ شدند و نہی را نیز بر طبق امر مذکور کردہ است چنانچہ واضح خواہد شد
بجہت مناسبت امر و نہی در فعلیت و انشائیت فتدبر **بحث امر حاضر معروف بانون**
ثقیلہ افعلن ہر آئینہ بکن تو یکمرد صیغہ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بانون ثقیلہ افعلان افعلن افعلن صیغہ
جمع مذکر حاضر افعلن صیغہ واحد مونث حاضر افعلان افعلنان **سوال** در افعلن لام را حرکت چرا دادند

جواب تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید **سوال** فتحه را چرا خاص کردند **جواب**
بسبب خفت فتحه و ثقل نون ثقیله پس تعادل پیدا گردید **سوال** در اِفعَلُنَّ واو را چرا حذف کردند
جواب بسبب اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم **سوال** در اِفعَلِنَّ یا را چرا حذف کردند **جواب**
بسبب اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم **سوال** در اِفعَلَانِّ الف را چرا حذف نکردند با وجود اجتماع ساکنین ای الف
و نون مدغم **جواب** تا التباس بواحد لازم نیاید **سوال** نون تاکید در تثنیه مکسور ست و نون تاکید در واحد مفتوح ست
پس التباس مرتفع شد **جواب** التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه است زیرا چه التباس
در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود ست **جواب دوم** اصل در نون فتحه است برای
خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف پس وقتیکه
الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد **جواب سوم**
چون الف متصل شده بمنزله جزو کلمه گردیده است لفظاً و معنیً و نون هم شدت اتصال دارد پس
اِفعَلَانِّ در حکم کلمهٔ واحده است و تلفظ آن بمرتبهٔ واحد خواهد شد و اینچنین اجتماع ساکنین که اول مده
و ثانی مدغم باشد در کلمهٔ واحده درست ست **سوال** اتصال واو در جمع مذکر حاضر ای اُفعَلُنَّ و اتصال
یا در واحد مؤنث حاضر ای اِفعَلِنَّ مثل اتصال الف ست در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده ا ست
پس چرا واو و یا را بسبب اجتماع ساکنین حذف کردند **جواب** چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر
حاضر و واحد مؤنث حاضر واو و یا بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده
پس نون ثقیله را بران قیاس کردند و بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بر خفیفه
نمی توان کرد پس در تثنیه الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد **بحث امر حاضر مجهول با نون**
ثقیله لِتُفعَلَنَّ باید که هر آئینه کرده شوی تو یکم صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله لِتُفعَلَانِّ
لِتُفعَلُنَّ لِتُفعَلِنَّ لِتُفعَلَانِّ لِتُفعَلنَانِّ بر همین قیاس معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند **بحث امر غائب معروف**
با نون ثقیله لِیَفعَلَنَّ باید که هر آئینه بکند آن یکم صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون ثقیله
لِیَفعَلَانِّ لِیَفعَلُنَّ لِتَفعَلَنَّ لِتَفعَلَانِّ لِیَفعَلنَانِّ لِاَفعَلَنَّ لِنَفعَلَنَّ بر همین معانی این صیغ ظاهر اند **بحث**

امر غائب مجهول با نون ثقیله لِيُفْعَلَنَّ بایدکه هر آئینه کرده شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث
امر غائب مجهول با نون ثقیله لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ بر واقف
معانی این صیغ روشن اند **بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه** اِفْعَلَنْ هر آئینه بکن تو یکمرد
صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه اِفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر اِفْعَلِنْ صیغهٔ واحد مؤنث
حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه** لِتُفْعَلَنْ البته باید که
کرده شوی تو یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه لِتُفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر حاضر لِتُفْعَلِنْ
صیغهٔ واحد مؤنث حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند **بحث امر غائب معروف با
نون خفیفه** لِيَفْعَلَنْ البته باید که بکند آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب معروف با نون خفیفه
لِيَفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب لِتَفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لِأَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ این دو صیغه حکایت
نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه** لِيُفْعَلَنْ البته
باید که کرده شود آن یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه لِيُفْعَلُنْ صیغهٔ جمع مذکر غائب
لِتُفْعَلَنْ صیغهٔ واحد مؤنث غائب لِأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ این هر دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این
صیغ بر متذکر آسان است و زمانهٔ استقبال را در معانی صیغهای امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر اموری جماعتی
باشد که بعضے از ان حاضر اند و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده صیغهٔ
جمع حاضر خطاب خواهند کرد و جائز ست در ینصورت داخل کردن لام بر مضارع مخاطب تا کلمهٔ تا دلالت
بر خطاب نماید و کلمهٔ لام بر غائب **فصل** اینهمه که گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب و متکلم
بود چون خواهی که نهی بنا کنی **سوال** تعریف نهی چیست **جواب** نهی فعلیست موضوع برا ے
طلب ترک حدثی که ماخذ آن فعل ست اعم ست ازینکه متکلم استعلا کرده باشد یا نه و نزد ارباب اصول
در نهی استعلا ضرور ست **سوال** این چنین افعال را نهی چرا می نامند **جواب** زیرا چه نهی در لغت
بمعنی باز داشتن از کار و گفت و جز آن کذا فی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر ست
سوال مبحث امر را بر مبحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد **جواب اوّل** رعایت آنکه امر مقدم ست

ستمرہ گا بر نہی زیرا چہ مرد مکلف اولاً بامر متعلق با یمان تکلیف دادہ میشود وہر گاہ ایمان آورد پس او را
تکلیف اجتناب از نواہی دادہ می آید جواب دوم بر نہی حرف نہی کہ مفید معنی عدم ست داخل
ست نہ برامر وجودی مقدم ست بر عدمی باعتبار شرف پس لای نہی ای لائیکہ دلالت بر نہی دارد
وقید نہی برای اخراج لای نفی است در اولش ای در اول فعل مضارع درآر سوال چرا نہی را از فعل
مضارع بنامی کنند نہ از فعل ماضی جواب بسبب مناسبت معنی استقبالیت کہ در نہی ہم زمانہ مستقبل مستفاد
ست سوال لای نہی را در اول فعل مضارع چرا می آرند جواب تا از عنفوان تکلم مفہوم شود کہ این
نوع دیگر ست از کلام ولای نہی در آخر فعل مضارع در پنج محل ای واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب
و واحد مذکر حاضر و دو صیغہ حکایت نفس متکلم جزم کند مثل لم ای چنانکہ لم جزم کند اگر در آخر ادای فعل
مضارع حرف علت نباشد سوال لای نہی چرا جزم میکند جواب اول بجہت مشابہت او
با حرف شرط زیرا چہ آنچنان کہ حرف شرط نقل میکند مضارع را سوی معنی استقبال ہمچنان لای نہی
نقل میکند و چون حرف شرط جازم ست لای نہی ہم جزم خواہد کرد جواب دوم چون لای نہی
ناقص کرد معنی مضارع را کہ از زمانہ حال بری ساختہ زمانہ استقبال را باقی داشت پس در لفظ ہم نقصانی
داد کہ حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معانی جواب سوم لای نہی
مشابہ است بلام امر زیرا چہ لام امر برای طلب فعل ست ولای نہی برای طلب ترک پس ہر دو
شریک شدند در طلب لہذا عمل او نمود سوال نہی معرب ست یا مبنی جواب نہی معرب ست
زیرا چہ علت اعراب اعنی مشابہت تامہ با اسم فاعل موجود ست و برای تنبیہ بر معرب بودنش مصنف
رحمہ اللہ لفظ جزم را اختیار کرد نہ لفظ سکون و وقف و از ہفت محل ای چار تثنیہ و دو جمع مذکر غائب
و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر نون اعرابی را ہم دور نماید زیرا چہ نون اعرابی بدل اعراب رفع ست
وہر گاہ لای نہی اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را ہم دور خواہد کرد و در دو محل ای جمع مؤنث
غائب و حاضر در لفظ مضارع ہیچ عمل نکند زیرا چہ درین دو صیغہ نہ اعراب ست و نہ نون اعرابی و نون
تاکید چنانکہ در فعل مضارع می آید ای بطوریکہ دانستی از حذف واو و یا و واو حال الف وغیرہ ہم بران

طریق در نهی نیز می آید برای تاکید طلب ترک فعل **بحث نهی حاضر معروف** لَا تَفْعَلْ مکن تو
یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لَا تَفْعَلَا مکنید شما دو مردان در زمانهٔ استقبال
لَا تَفْعَلُوْا مکنید شما همه مردان در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلِیْ مکن تو یک زن در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلَا مکنید شما دو زنان
در زمانهٔ استقبال لَا تَفْعَلْنَ مکنید شما همه زنان در زمانهٔ استقبال و در معنی هر صیغه بحافظ زمانه و بحث باید ساخت
بحث نهی حاضر مجهول لَا تُفْعَلْ نه کرده شوی تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر
مجهول لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث نهی غائب
معروف** لَا یَفْعَلْ نه کند آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب معروف لَا یَفْعَلَا
لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی غائب
مجهول** لَا یُفْعَلْ نکرده شود آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا
لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ و معنی هریک پوشیده نیست **بحث نهی حاضر معروف
با نون ثقیله** لَا تَفْعَلَنَّ البته مکن تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف با نون
ثقیله لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ و معنی هریک مخفی نیست **بحث نهی حاضر
مجهول با نون ثقیله** لَا تُفْعَلَنَّ البته کرده نشوی تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی
حاضر مجهول با نون ثقیله لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ و معنی هریک مخفی نیست
بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لَا یَفْعَلَنَّ البته نکند آن یکمرد در زمانهٔ استقبال
صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لَا یَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا یَفْعَلْنَانِّ
لَا اَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله**
لَا یُفْعَلَنَّ البته نکرده شود آن یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله
لَا یُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلُنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا یُفْعَلْنَانِّ لَا اُفْعَلَنَّ لَا نُفْعَلَنَّ و معانی مستتر نیستند **بحث
نهی حاضر معروف با نون خفیفه** لَا تَفْعَلَنْ البته مکن تو یکمرد در زمانهٔ استقبال صیغهٔ واحد مذکر
بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه لَا تَفْعَلُنْ البته مکنید شما همه مردان در زمانهٔ استقبال صیغهٔ جمع

مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ مکن تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ **بحث نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ** لا تفعلن البتہ نکردہ شوی تو یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ لا تفعلن البتہ نکردہ شوید شما ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ نکردہ شوی تو یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ **بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ** لا یفعلن البتہ نکند آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکنند آن ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ نکند آن یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ لا افعلن البتہ نکنم من یک مرد یا یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لا نفعلن البتہ نکنیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانۂ استقبال صیغۂ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **بحث نہی غائب مجہول بانون خفیفہ** لا یفعلن البتہ نکردہ شود آن یک مرد در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول بانون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکردہ شوند آن ہمہ مردان در زمانۂ استقبال صیغۂ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ نکردہ شود آن یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ واحد مؤنث بحث الخ لا افعلن البتہ نکردہ شوم من یک مرد یا یک زن در زمانۂ استقبال صیغۂ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لا نفعلن البتہ نکردہ شویم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانۂ استقبال صیغۂ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ **فصل** این ہمہ کہ گفتہ شد بحث نہی معروف و مجہول بود چون خواہی کہ اسم فاعل بنا کنی **سوال** بحث نہی را بر بحث اسم فاعل چرا مقدم کرد **جواب** زیرا کہ نہی فعل است و مناسب ست بامر در فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل کہ مخالف امر ست **سوال** تعریف اسم فاعل چیست **جواب** اسم فاعل اسمیست کہ مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتے کہ قائم باشد بآن ذات فعل بمعنی حدوث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و خالق و رازق و غیرہ کہ صفات الٰہی ہستند استمرار و دوام بنظر صیغہ نیست بلکہ باعتبار موصوف اینہا کہ قدیم

دائم ست پس در اسم فاعل داخل خواهند شد همچنین حائض و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها بعارض استعمال پیدا شده اند نه بالوضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق دارع ست از درع بمعنی صاحب درع پس معنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف **سوال** اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شده از مصدر و ماضی **جواب** برای مناسبت تامه اسم فاعل مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره چنانچه گذشت **سوال** از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمی گیرند **جواب** مضارع معروف منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت مضارع را چرا حذف کردند **جواب** زیرا که اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در وی نخواهد ماند **سوال** از یفعل مشتق ست یا از تفعل **جواب اول** از یفعل زیرا که اسم فاعل اسم ظاهر و اسمای ظاهره حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد **جواب دوم** در بعض احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست که از غائب مشتق است بعد از آن فا کلمه را فتحه ده زیرا که فا ساکن ست و ابتدا بسکون متعذر ست پس حرکت دادند و فتحه اخف حرکات ست و میان فا و عین الف فاعل درآ **سوال** الف را چرا زائد کردند **جواب** اگر زائد نمی کردند و فا فعل را فتحه داده اند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین بواحد مذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العین خروج از کسره بسوی ضمه لازم می آمد و اگر فا را فتحه داده عین را ساکن میکردند ملتبس بمصدر میشد **سوال** الف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب** الف اول حروف ابجد ست با آنکه زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست **سوال** میان فا و عین چرا الف فاعل زائد کردند با اول کلمه فا را ساکن داشته چرا نه آوردند **جواب** الف ساکن ست ابتدا بسکون نشود و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمه مشابه میشد بمضموم العین با امر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد با متکلم واحد مضارع و بر تقدیر

کسره مشابه میشد در مفتوح العین و مکسور العین بامر حاضر معروف در حال وقف **سوال** الف را در آخر چرا
نه آوردند **جواب** دریصورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی **سوال** میان عین و لام چرا نه
آوردند **جواب** می بایست که قبل فا می آوردند و بسبب مانعی این امر ممکن نشد چنانچه گذشت پس بعد
فا آوردند که مهما امکن از اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگرست از کلمات و عین کلمه را کسره داده ای در
حالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد و الاجمال خود ماند **سوال** عین اسم فاعل را کسره چرا دادند **جواب**
اگر فتحه میدادند بماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد **سوال**
بتقدیر کسره هم بامر باب مفاعلت در حالت وقف مشتبه شد **جواب** در حالت وقف اگر اسم
فاعل معرف باللام ست پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است
البته التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس بامر مضایقه ندارد زیراکه امر ماخوذ از مستقبل ست و اسم
فاعل هم ماخوذ از مستقبل ست کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر نکره است تنوینش مبدل
بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد فتدبر و لام کلمه را تنوین که عبارتست از نون ساکن
زائد که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نیاید زیاده کن زیراکه تنوین خاصه اسم ست و تفصیلش در کتب
نحویه باید جست تا اسم فاعل شود **سوال** اسم فاعل معرب ست یا مبنی **جواب** معرب ست مگر
ماقبل تا تانیث در نحو فاعلةٌ مبنی ست بر فتحه زیراکه او بشدت اتصال تا تانیث بمنزلهٔ وسط کلمه گردیده
است و بنا بر فتحه برای خفت فتحه است **بحث اسم فاعل** فاعلٌ کننده آن یکمرد صیغهٔ واحد
مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی محشیش نوشته اند کننده یکمرد در زمان حال و استقبال صیغهٔ واحد مذکر
بحث اسم فاعل انتهی غلط محض ست زیراکه در معنیش زمانه ماخوذ نیست بلکه زمان از خارج مستفاد
میشود و قتال فَاعِلَانِ کنندگان آن دو مردان صیغهٔ تثنیه مذکر بحث الخ فَاعِلُوْنَ کنندگان آن همه
مردان صیغهٔ جمع مذکر بحث الخ فَاعِلَةٌ کننده آن یکزن صیغهٔ واحد مونث بحث الخ فَاعِلَتَانِ کنندگان
آن دو زنان صیغهٔ تثنیه مونث بحث الخ فَاعِلَاتٌ کنندگان آن همه زنان صیغهٔ جمع مونث بحث الخ
سوال صیغهٔ اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود **جواب** ضابطه اش آنست که مستعمل

له یعنی التباس [illegible] است ای [illegible] باب مفاعلت [illegible] له ای [illegible]

بجاے حرف مضارع دراول بیارو ماقبل آخر را کسره ده اگر مکسور بنا شد نحو تکرم از تکرم و تدحرج از تدحرج
سوال حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع چرا نیاورند **جواب** اگر الف می آوردند
ابتدا بسکون لازم می آمد و واو دراول کلمه زائد نمی آید و اگر یا را می آوردند بمضارع مشتبه میشد **سوال**
وجه تخصیص میم چیست **جواب** زیراچه میم متحد المخرج ست بواو زیراچه هردو شفوی هستند **سوال** میم را
ضمه چرا دادند **جواب** اگر فتحه میدادند پس اسم فاعل باب افعال باسم ظرف از یفعل مکسور العین مشابه
میشد باقی ماند کسره و ضمه و ضمه اقوی ست و اول کلام متحمل ثقل نیست لهذا ضمه دادند یا آنکه ضمه مناسب میم
است زیراچه ضمه شفوی است و میم هم شفوی **سوال** ماقبل آخر را کسره چرا داده شود **جواب** تا فرق شود
میان اسم فاعل و اسم مفعول که ماقبل آخرش مفتوح ست **سوال** این ضابطه مخدوش ست زیراچه
اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر این وزن هم یافته شد چون مُسهَب از اسهب و محصن از احصن و یافع از ایفع
و وارس از اورس **جواب** این چنین الفاظ شاذ اند در شرح زنجانی وغیره تصریح شده و ذا اینها مرقوم است
فصل انیهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی **سوال** چرا از بحث اسم
فاعل بحث اسم مفعول را موخر کرد **جواب** بسبب آنکه اسم فاعل دال ست بر فاعل و اسم مفعول دال
ست بر مفعول و فاعل اشرف ست از مفعول بجهت صدور فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عمده است
در کلام که مسند الیه میشود و اتمام جمله فعلیه بر و موقوف ست بخلاف مفعول که فضله است **سوال** تعریف
اسم مفعول چیست **جواب** اسمی مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزیکه بر و فعل ای حدث
واقع شود بدون لحاظ تفضیل او بر دیگری اسم مفعول ساخته میشود از مضارع مجهول **سوال** از فعل
مضارع چرا اسم مفعول را بنا میسازند **جواب** بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم اوست
و بنا را او از فعل مضارع ست **سوال** از فعل مضارع مجهول چرا بنا میکنند **جواب** برای مناسبت
میان اسم مفعول و فعل مضارع مجهول زیراچه هردو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن
سوال علامت مضارع را چرا حذف میکنند **جواب** زیرا که فعل مضارع باقی نمانده است بعد ازان
ای بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح دراول ادای دراول آنچه باقی مانده است در آر ای بجاے

خلامتِ مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** لائق بزیادت حروف علت بودند بسبب کثرت دورانیها و چون زیادت آنها دشوار ست زیراچه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم می آمد و اگر یا را زائد میکردند مشابه بمضارع غائب میشد و زیادتی واو دراول کلمه نیامده ست لهذا میم که مناسب واو ست زیاده کرده شد کذا قیل و این جواب خالی از خدشه نیست زیراچه تقریب در اصل و ضرب بود چنانچه ابنعی بتفصیل گذشت پس واو دراول کلمه زائد آمد اگرچه تا بدل شد فتامل **سوال** میم را فتحه چرا دادند **جواب** زیراچه فتحه اخف حرکات ست و عین کلمه را ضمه داده ای درحالیکه مکسور العین و مفتوح العین باشد و الاشکال خود ماند **سوال** عین کلمه را ضمه چرا دادند **جواب اول** زیراچه اسم مفعول دال ست بر مفعول و مفعول مسلوب الاختیار ست پس بوده باشد ضعیف پس معین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین ست در بعضی از شروح شافیه **جواب دوم** اگر فتحه میدادند مشابه میشد باسم ظرف که مفتوح العین باشد و اگر کسره میدادند ملتبس میشد باسم ظرف که مکسور العین باشد لهذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام واو مفعول در آر مراد از آوردن واو پیدا کردن او ست و چون مفعل بضم عین در کلام قوم بدون تا یافته نشد لهذا ضمه عین کلمه را اشباع کردند واو پیدا شد و لام کلمه را تنوین داده زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم مفعول گردد **بحث اسم مفعول** مَفْعُولٌ کرده شده یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم مفعول مَفْعُولَان کرده شدگان دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ مَفْعُولُونَ کرده شدگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ مَفْعُولَةٌ کرده شده یکزن صیغه واحد مؤنث بحث الخ مَفْعُولَتَانِ کرده شدگان دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ مَفْعُولَاتٌ کرده شدگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث الخ **سوال** صیغه اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود **جواب** همچو صیغه اسم فاعل مگر آنکه ماقبل آخر را فتحه خواهند داد برای حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول اعم ست که این فتحه لفظا باشد نحو مستخرج یا اصلا نحو مختار که در اصل مُخْتَيَرٌ بفتح یای تحتانیه بود بقاعده قال الف شد **سوال** اگر ماقبل آخر را در اسم فاعل فتحه و در اسم مفعول کسره میدادند فرق حاصل میشد **جواب** چون در مضارع مجهول ماقبل آخر مفتوح ست لهذا فتحه ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شد نه در اسم فاعل **سوال** اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد و تغیری بسیار نشد جز آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند پس چرا

له ای شرح قاضی نور الدین محمد فارسی ۱۲ ٢ که قال الاخفش ۱۲ ٣ ای ثلاثی مزید فیه و رباعی ۱۲

در اسم مفعول ثلاثی مجرد تغیری بسیار واقع گردید **جواب** زیرا که در اسم فاعل و اسم مفعول مواخاة ست
بسبب اشتقاق هردو از فعل مضارع پس هرگاه در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغیری بسیار راه یافته است که
از یفعل فاعل بکسر عین بنا کرده شد مناسب افتاد که در اسم مفعول ثلاثی مجرد هم تغیری بسیار راه یابد **ف**
گاه باشد که اسم فاعل بر غیر فاعل و اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر بمعنی مدد کننده و قتیل بمعنی مقتول
ف گاه است که لفظ فاعل بمعنی مفعول و لفظ مفعول بمعنی فاعل آید چون ماء دافق ای مدفوق و کان
وعده ماتیا ای آتیا **ف** در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانه ماخوذ نیست اما بحسب استعمال
ماخوذ ست و تفصیل این مبحث در علم نحو ست فتذکر و تشکر هزار هزار شکر پروردگار ست که بعون عنایت
او این شرح میزان موسوم به **تبیان** در ماه مبارک ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و شش هجری در
بلده پرنور جونپور بمدرسه جناب مستطاب عالی قباب محط رجال افاضل فخر اماجد و اماثل زینت بخش مسند
امارت رونق ده مجلس نبالت متبع سنت تابع شریعت جناب حاجی محمد **امام بخش** صاحب ادام الله علوه
و مجده بانجام رسید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علیه و علی آله اجمعین

تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به **تبیان** فراغ یافته
خطور خاطر گردید که بتبیان را قبل از شروع منشعب دانستن طریقه بنای اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل
هم از مهمات ست نظر بران سه فصل بر طبق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته
شرحی بران که مفید اعیان السنان باشد تحریر پیرداختم و متن را به **تتمة المیزان** و شرحش را به **تتمة التبیان**
موسوم گردانیدم و هو المعین و به نستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان اشاره است باینکه ظرف دو قسم ست
زمان و مکان و ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی زید ظرف مکان آنکه بجواب سوال این واقع شود
چون این زید ای فی السوق بنا کنی سوال تعریف اسم ظرف چیست جواب اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان

وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب** برای مناسبت میان ظرف
و فعل زیرا چه فعل در ظرف واقع میشود **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** برای مناسبت میان
هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را چرا مقرر کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان
جواب اول برعایت تبعیت اصل که مضارع هم مشترک ست میان حال و استقبال **جواب دوم**
زیرا که فعلی از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد نه مکانی یا بالعکس پس برعایت تلازم ظرف زمان و
مکان اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف کن چه هرگاه از
مضارع تغیر خواهند کرد بقای علامت مضارع را وجهی نیست و میم مفتوح در اول او ای در اول آنچه باقی
مانده است بعد حذف حرف مضارع در آرای بجای حرف مضارع **سوال** میم مفتوح چرا آوردند
جواب بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه اسم ظرف دال ست بر ظرف و اسم مفعول
دال ست بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنان که بر مفعول **سوال** برای مناسبت اسم مفعول
واو را چرا در اسم ظرف زائد نه کردند **جواب** تا التباس با اسم مفعول نرود کذا قیل و درین جواب خدشه
الیست زیرا چه اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای
رفع التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتی نبود پس
اولی در جواب آنست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول از آوردن میم باول اسم ظرف ادا شد
و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت ادا کرده شود پس برعایت اصل یعنی فعل مضارع واو را نیاوردند
و الله اعلم **سوال** زیادت میم مفتوح موجب التباس با مصدر میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند **جواب**
التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته شد فتامل و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای
عین کلمه چون مُقتَل از یَقتُلُ و مَقَام از یَقُوْمُ و مَقَال از یَقُوْلُ اجوف واوی که در اصل مَقوَم و مَقوَل بود
اعلال قائم بعمل آمده و همچنین از یدعو ناقص واوی **سوال** فتحه چرا دادند **جواب** بسبب خفت فتحه **سوال**
از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مَسجِد و مَشرِق و مَغرِب و مَطلِع و مَنخِر و مَرفِق و مَفرِق
و مَسکِن و مَنسِک و مَنبِت و مَسقِط و مَجزِر **جواب** قیاس درین همه صیغها فتح عین ست و کسر عین خلاف

قیاس ست و در مسجد و مفرق و منسک فتحهٔ عین چنانچه قیاس ست هم منقول شده است و سیبویه
گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه ایست که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که اسم ظرف
مضموم العین منقسم ست به دو قسم چند صیغها مکسور العین و بواقی صیغ مفتوح العین آمدند و اما مَطْلِعٌ بکسور العین
از یَطْلُعُ مضموم العین پس دو شذوذ دارد یکی کسر عین که قیاس فتح آن بود دوم دخول تا و اما مَقْبُرَةٌ بفتح
العین از یَقْبُرُ بضم العین شذوذ و دخول تا دارد و اما مَقْبُرَةٌ بضم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مر بقعه
را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد ای عین کلمه چون یَشْرَبُ بحال خود
مانند چه ضرورت تغییر ندارد همچو مَذْهَبٌ از یَذْهَبُ و مَشْرَبٌ از یَشْرَبُ و مَسْمَعٌ از یَسْمَعُ مگر در مثال ای مثال
واوی که لام او حرف علت نباشد و واو از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف این مثال همیشه
مکسور العین می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو مَوْعِدٌ از یَعِدُ و مَوْضِعٌ از یَضَعُ و فرار
موضع بفتح ضاد هم نقل کرده و اما مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون مَیْسَرَةٌ بفتح عین کلمه و همچنین
مثال واوی که واو از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون مَوْجَلٌ بفتح جیم از یَوْجَلُ کذا قال العینی
لکن در صراح آورده موجل بکسر الجیم جای ترس انتهی و اما مثال واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم
ناقص میدارد چنانچه می آید **سوال** مثال چیست **جواب** آنکه بجای فا کلمه او حرف علت باشد و
بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح ست نامش مثال نهاده شد **سوال** چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین
اسم ظرف مکسور العین می آید **جواب اول** زیرا چه خروج از حرف علت سوی کسره خفیف ست بنسبت
خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیرا چه موعد بکسر عین خفیف ست بر زبان از موعد بفتح عین یا ضم آن
و بر ماهر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم خواهد آمد زیرا که واو از دو ضمه بیا آ
و این ثقل ست مگر آنکه گفته شود که واو ساکن در حکم میت ست فتامل **جواب دوم** مثال از مکسور العین
فی الغابر زائد آمده است بنسبت مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع مکسور العین
بسبب اتباع او مکسور العین خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر هم
مکسور العین کرده شد بنظر الحاق قلیل با کثیر و صاحب صراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین

گفته شود ظن اسمی خواهد گردید که میم صلیبست و وزنش فوعل مثل جورب ست و بر تقدیر کسره نشان این ظن پیدا
نیست زیراچه فوعل بکسر عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگوییم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیراچه میم
از مصدر و اکثر امثله اشتقاق او ساقط است پس متتبع و متفحص کلمات چگونه اینچنین ظن خواهد کرد و اگر مراد از ظن ظن
عوام غیر متتبع ست پس بحال کسره هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیراچه عدم وجدان فوعل بعد التتبع
معلوم خواهد گردید و غیر متتبع ازین وادی برکنار ست و همچنین اگر مکسور باشد ای عین کلمه بحال خود ماند و اسم ظرف
مکسور العین آید همچو مضرِب از یضرِب و مبیع از یبیع همچنین ست در ینج گنج زیراچه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین
نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد واو باشد خواه یا و اعم ست ازانکه فا کلمه یا عین کلمه او حرف
علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید اگرچه مضارع مکسور العین باشد همچو مرمیٰ از یرمی و موقیٰ
از وقی یقی و مطویٰ از طویٰ یطوی زیراچه اگر باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف بکسر عین آید توالی کسرات
لازم خواهد شد زیراچه یا از دو کسره متولد ست و کسره سوم کسره عین و این توالی کسرات ثقیل ست و اگر ضمه عین باشد
ثقل زائد پیدا خواهد گردید لهذا بنظر خفت فتحه عین را اختیار کردند **سوال** در راٰمی و یرمی هم توالی کسرات ست
جواب بضرورت خوف لبس اینجا کسره را متغیر نکردند زیراچه اگر در رامی عین را فتحه دهند بماضی باب مفاعلت
مشتبه شود و اگر در یرمی عین را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد **سوال** مرمیٰ بفتح عین نیز بمصدر
میمی التباس میدارد **جواب** التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته اند **سوال**
در لفیف مفروق که فا کلمه و لام کلمه او حرف علت ست چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آمد
بایکه رعایت لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقیٰ بفتح قاف **جواب** زیراچه موقیٰ
بفتح قاف از موقِی بکسر قاف خفیف ست و خفت مطلوب ست کذا فی شرح الزنجانی پس انچه بعضے
از فضلا ظرف وقی یقی موقِ نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید
چون مَفَرّ از یفِرّ ای جای گریختن و وقت گریختن و مَقَرّ از یقِرّ ای جای آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین
ست در ینج گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن
زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم زمان و مکان گردد بحث **اسم ظرف** مَفعَل جای کردن و زمانه

کردن صیغهٔ واحد بحث اسم ظرف مَفْعَلاَن دو جاے کردن و دو زمانه کردن صیغهٔ تثنیه بحث
اسم ظرف مَفَاعِل همه جاے کردن و همه زمانه کردن صیغهٔ جمع بحث اسم ظرف بدانکه
نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مؤنث زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار
فاعل ست و در اسماے ظروف فاعل ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطا ست
ف آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب
ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از تکریم مُکَرَّم و از
صرف مُصَرَّف و از دحرج مُدَحرَج و قس علی هذا سوال چرا بر وزن اسم مفعول می آرند
بر وزن اسم فاعل جواب زیرا چه اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتے دارد چنانچه
گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحهٔ ماقبل آخر به نسبت اسم فاعل خفیف ست و خفت
مطلوب میباشد سوال درین هنگام میان اسم مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا
شد جواب براے رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند فصل انچه
که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی سوال تعریف اسم آله
چیست جواب اسم آله اسمی ست که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند
بر واسطهٔ فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه
تفتازانی نوشته که آله نمیشود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد سوال
از فعل چه مشتق میسازند جواب بجهت مناسبت میان آله و ذی آله سوال از فعل
مضارع چرا میگیرند جواب بسبب آنکه اسم آله دال ست بر آله و آله واسطه میشود در رسانیدن
اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول واست اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول
مناسبتے شد و اسم مفعول ماخوذ ست از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف
اتین باشد حذف کن زیرا چه مضارع باقی نمانده لغیر یا فتح و میم مکسور در اول اواے
در اول انچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آر بجاے حرف مضارع

سوال میم را چرا زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف علت بودند و زیادتی آنها
ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در تبیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته
شده است پس میم را که مناسب واو ست زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند
جواب اگر مفتوح میکردند با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس
میشد لهذا مکسور کردند **سوال** میم مکسور را در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تلفظ
معلوم شود که این صیغه اسم آله است **سوال** میم را اگر در اسم ظرف مکسور و در اسم آله مفتوح
میکردند هیچ التباس لازم نمی آمد **جواب** ظرف کثیر الاستعمال ست از هر باب می آید
بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد **سوال** در مِفعال چرا کسره دادند زیرا چه اگر فتحه
میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را
کسره دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه داده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکسور
بود و اگر مفتوح باشد بحال خود باشد و لام کلمه را تنوین ملحق سازند زیرا چه تنوین خاصه اسم ست
تا اسم آله پیدا شود **بحث اسم آله** مِفعَلٌ بکسر میم و سکون فا و فتح عین مهمله یک آله
کردن صیغه واحد بحث اسم آله مِفعَلانِ دو آله کردن صیغه تثنیه بحث اسم آله مَفاعِلُ
بفتح میم و کسر عین مهمله اے همه آله کردن صیغه جمع بحث اسم آله و گاه باشد که بعد عین کلمه
الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند تصریفه
مِفعالٌ مِفعالانِ مَفاعیلُ و مِفعَلَةٌ مِفعَلَتانِ مَفاعِلُ و آنچه شارح محقق نوشته که جمع مِفعَلَةٌ
مفاعیل ست خلاف تصریحات قوم ست **سوال** در مَفاعِیلُ یا از کجا رسید **جواب**
هرگاه وقت ساختن جمع مِفعالٌ عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسره ماقبل یا شد
ف بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مِفعَلٌ ست و اما مِفعالٌ و مِفعَلَةٌ پس هردو
فرع مِفعَلٌ ست زیرا چه مزید فیه فرع مجرد میشود و نزد کسائی اصل وزن اسم آله مِفعالٌ ست
و مِفعَلٌ مختصر اوست که الف را بلا عوض حذف کردند و همین ست مختار حضرت بحر العلوم

قدس سره و در مُفعَلة تا عوض الف محذوف زائد کرده شد و بهمین جهت در مِقول و مِقولة
و امثال آن تعلیل یقال نه کردند که در اصل مِقوال ست و انجا وقوع ساکن بعد واو مانع
تعلیل یافته میشود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغهٔ مطردهٔ اسم آله مِفعَل و مِفعال ست
و اما مِفعلة تا بس سماعی ست و کمتر آمده است اسم آله بر وزن فِعال بکسر فا چون سراد لے
آنچه بدان دوزند در زادیم را کذا فی منتهی الارب و خیاط لے آله دوختن و جمع آن فعائل بفتح
فاست و اما مرقاة پس بفتح میم و هم بکسر میم مستعمل ست و در صورت اول اسم ظرف ست آے
مکان صعود و در صورت ثانی اسم آله است مثل مرقیة ای آله صعود پس شئے واحد
یعنی نردبان را بدو اعتبار مَرقاة بفتح میم و مِرقاة بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح
الزنجانی و بعضے اسمار بر وزن مُفعُل بضم میم و ضم عین بمعنی آله فعل یافته شدند چون
مُدُق لے آله کوفتن و مُنخُل لے آله بیختن و صاحب فصول ایشند و ذا اینها حکم کرده و مِدَق
بکسر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است کذا قیل و اما مُکحُلة و مُدهُن و مُسعُط پس
از مشتقات و اسمائے آله نیستند بلکه اسمائے جوامد اند موضوع برائے آلات مخصوصه و
ظروف معینه نه برائے وساطت بحدوث فعل لے حدث پس مُکحُلة آله ایست لے
ظرفی ست که سرمه دران می کنند و مُدهُن آله ایست لے ظرفی ست که دران روغن داشته
شود از شیشه و غیر آن و مُسعُط آله ایست ای ظرفی ست که دران سعوط داشته شود
و آن دارو ئے ست که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه مثلاً در ظرف دیگر غیر آنکه
موضوع ست برائے سرمه نهند آنرا مُکحلة نه گویند کذا قال سیبویه و از ملحقات
اسم آله است فَعول بفتح فا که موضوع ست برائے چیزے که بدو فعل کرده شود چون
وَقود لے چیزے که افروخته می شود بوسے آتش و مَفعلة چون مَبخلة لے سبب بخل

فصل

این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل
بنا کنی **سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمی ست که ساخته

شده باشد از فعل مضارع براے چیزے کہ قائم باشد بہ آن فعل ساے حدث
با دلالت بر زیادتی او بر دیگرے در حدث نحو زید افضل من عمرو اے زید زیادہ
است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع چرا می گیرند **جواب** بسبب
مناسبت او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ ست **سوال** اسم تفضیل
را براے تفضیل مفعول چرا نہ ساختند **جواب** تا التباس نرود در اضرب
مثلا کہ بمعنی زائد زدہ است یا زائد زدہ شدہ **سوال** عکس چرا نکردند یعنی
براے تفضیل مفعول مقرر می کردند نہ براے تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل
مقصود اصلی و عمدہ است کہ جز جملہ است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف
مفعول کہ فضلہ است و بدون آن کلام تمام میشود لہذا رعایت فاعل نمودہ افعل را
براے تفضیل فاعل قرار دادند **سوال** اشہر بمعنی مشہور تر و اشغل بمعنی مشغول تر
و اعذر بمعنی معذور تر واشد آن براے تفضیل مفعول آمدہ است **جواب**
شاذ ست علامت مضارع را حذف کن زیرا چہ حالا در مضارع تغییر ملحوظ ست پس
بقاے علامت آن گنجایش ندارد و ہمزہ اسم تفضیل کہ قطعی ست در حال وصل
نیفتد در اول اوای در اول انچہ بعد حذف علامت مضارع باقی ماندہ است
در آر بجاے علامت مضارع **سوال** ہمزہ را چرا بزیادت خاص کردند **جواب**
لائق بزیادت حروف علت اند و زیادت آنہا ممکن نیست چنانچہ در تبیان
مفصلا بیان کردہ شد پس ہمزہ کہ اقوی ست و با الف مناسبت دارد مناسب
افتاد کہ زائد کردہ شود **سوال** ہمزہ را در اول کلمہ چرا آوردند **جواب** تا از
عنفوان تکلم معلوم شود کہ اسم تفضیل ست و عین کلمہ را فتحہ دہ اگر مفتوح نباشد
اے مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار براے خفت و لام کلمہ را
بحالت خود اے رفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود و رضی گفت کہ اقتصار

کردند در صیغهٔ اسم تفضیل بر اَفعَل از براے اختصار **بحث اسم تفضیل**
مذکر اَفعَل اے بسیار کننده یکمرد صیغهٔ واحد مذکر بحث اسم تفضیل اَفعَلان
اے بسیار کنندگان دو مردان صیغهٔ تثنیه مذکر بحث الخ اَفعَلُونَ اَفاعِل اے بسیار
کنندگان همه مردان صیغهٔ جمع مذکر بحث الخ اول صیغهٔ جمع مذکر سالم ست که بناے واحد
درو بسلامت ست و صیغهٔ دوم جمع مذکر تکسیر ست که درو صیغهٔ واحد بسلامت نمانده
تغیر یافته و چون صیغهٔ مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف علامت مضارع
فا را ضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغیر در صیغهٔ مضارع حذف
کردند فا کلمه ساکن ماند و زائد کردن حرفے بسبب انحطاط درجهٔ مؤنث از درجهٔ مذکر مناسب
نه افتاد لهذا حرکت فا کلمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوی ست و اول کلمه متحمل آن
میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمهٔ
فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین کلمه تعادل گردید و بعد لام الف مقصوره
که علامت تانیث ست و آن الفے ست که بعد او همزه نباشد الحاق کن و چون
ماقبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد **بحث**
اسم تفضیل مؤنث فُعلیٰ بسیار کننده یک زن صیغهٔ واحد مؤنث بحث اسم
تفضیل فُعلَیَان بسیار کنندگان دو زنان صیغهٔ تثنیه مؤنث بحث اسم تفضیل فُعلَیَات
وفُعَل بسیار کنندگان همه زنان صیغهٔ جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغهٔ جمع
مؤنث سالم ست دوم صیغهٔ جمع مؤنث مکسر ست و نمی آید اسم تفضیل از غیر
ثلاثی مجرد یعنے ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید **سوال** چرا از غیر ثلاثی مجرد
نمی آید **جواب** زیرا چه محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در اَفعَل ممکن نیست
چه این وزن زائد از سه حرف را گنجایش ندارد و اگر بعض حروف را حذف
میکردند التباس می شد میان رباعی و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد

که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض سوال از اعطا اَعطٰی اسم
تفضیل مستعمل شده است گفته می شود اَعطَاکُم لِلدِّینَارِ وهمچنین اَحصَر از اختصار
بمعنی مختصرتر و اَفلَسُ از افلاس بمعنی مفلس تر جواب شاذ ست ونزد سیبویه از
افعال قیاسی ست زیرا چه در بنای آن از افعال تغیری نیست مگر حذف یک
همزه و آن جائزست چنانچه در مضارع متکلم باب افعال یک همزه را حذف میکنند
واخفش ومبرد جائز داشته اند بنا افعل التفضیل از تمامی ابواب ثلاثی مزید فیه چون
افتعل واستفعل قیاسا و شیخ رضی این قول را نه پسندیده ونزد جمهور طریق بنا اسم
تفضیل از ابواب غیر ثلاثی مجرد آنست که اولاً اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که دران
معنی قوت یا شدت یا حسن یا قبح باشد بنا سازند بعد ازان مصدر همان باب
غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه گفته شود زید اشد منه استخراجا وعمرو اشد
منه اکراما وقس علی هذا از ثلاثی مجرد که بمعنی لون وعیب باشد این ست مذهب
بصریین واما کوفیین پس جائز میدارند بنا اسم تفضیل از دولفظ یعنی سواد وبیاض
برای اسود وابیض زیرا چه این هر دو اصل الوان هستند پس جائزست که ثابت شود
برای اینها چیزی که ثابت نشود مر غیر اینها را و از اهل لسان اسم تفضیل این دولفظ
مسموع هم شده است وبصریان آنرا شاذ گویند سوال چرا از لون وعیب نزد
بصریان اسم تفضیل نمی آید جواب از لون وعیب افعل صفت مشبه می آید چون
احمر واعمی پس اگر افعل تفضیل آید التباس رود سوال چرا اولا افعل تفضیل را
سرخ تر، نابیناتر
نه آورند جواب افعل صفت دلالت میکند بر مطلق ثبوت و افعل تفضیل دلالت
دارد بر ثبوت مع زیادة ومطلق مقدم ست بر خاص سوال اَجهَل واَبلَد اسم
تفضیل آمده است وحال آنکه عیب ست جواب این عیب باطنی ست وازه
عیب باطنی اسم تفضیل می آید ومراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری ست و

کسانیکه عیب را مقید بلفظ بهرسے می سازند جواب میدهند که این الفاظ بطریق
شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه و این ست مذهب بعضے بگمان آنکه افعال
ناقصه بر زمان دلالت میکنند نه بر حدث و أفعل دال بر حدث ست و نزد بعضے از
کان اسم تفضیل نخواهد آمد و رای شیخ رضی بدین جانب ست زیرا چه افعال ناقصه
دلالت بر حدث کنند و از فعلے که قابل زیادة و نقصان نباشد پس نخواهد آمد
اسم تفضیل از مات یموت و غرب یغرب و از فعل منفے تا انقلاب لازم نیاید
چه فعل منفی دال بر نفی ست و أفعل دال بر اثبات ست و از افعال غیر متصرفه
چون نعم و بئس چه هرگاه صیغهاے دیگر مثل امر و اسم فاعل و اسم مفعول
وغیره باوجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نه آمدند پس اسم تفضیل بدرجهٔ
اولی نخواهد آمد **تنبیه** بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض نشوند و ادله و توجیهات
که ذکر آنها در تبیان و درین تتمة التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع هستند
الوف الوف شکر خالق هر صغیر و کبیر ست که این رساله مختصر بماه جمادی ثانیه سنه ۱۲۹۶ھ
در بلدهٔ دار السرور جونپور بمدرسهٔ حنفیه امامیه جناب مستطاب قدردان فضلا
رتبه شناس علماے مورد الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض و کرم
صاحب جود و همم حاج حرمین زبدهٔ کونین جناب **حاجی محمد امام بخش**
صاحب زید قدره فی النشاتین بانجام و اختتام رسید امید از ناظران
باانصاف آنست که اگر خطائے یابند باصلاح شاد فرمایند و اگر نفعے بردارند
بدعای خیر یاد فرمایند وصلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنه که کتاب مفید مبتدیان و منتهیان مسمی به **تبیان** معه تتمه از افادات جامع علوم عقلیه و نقلیه ماهر
قواعد نحویه و صرفیه مولانا ابو الحسنات محمد عبد الحی لکهنوی فرنگی محلی رحمه الله علیه به تصحیح تام باهتمام کمترین محمد قمر الدین در مطبع قیومی طبع گردید

فہرست کتب جو احقر نے مطبع قیومی کانپور مین چھاپی ہین یا اپنے صرف سے دوسرے مطبعون مین نہایت صحت کیساتھ چھپوائی

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
قرآن مجید مترجم تحت لفظی جلی قلم		مولانا فخر الحسن صاحب مرحوم گنگوہی	عہ ر	مولانا علاء الدین احمد بن مولانا
تقطیع کلاں حاشیہ شدہ - قیومی	للعہ ر	کلیات امدادیہ - مطبوعہ قیومی	۸ ر	انوار الحق صاحب مرحوم لکھنوی کا
مظاہر حق - ترجمہ مشکوٰۃ شریف نظامی	عہ	ذخیرۂ کرامت ہر دو حصہ قیومی	عہ ر	گلیز مطبوعہ مطبع قیومی
انوار الاتقیا - ترجمہ اردو		مختصر معانی محشی بحواشی جدیدہ		تاریخ الخلفاء - عربی
تذکرۃ الاولیا - عبارت سلیس ترجمہ		کاغذ گلیز مطبوعہ مطبع قیومی		غزوۂ احد - از سیرۃ ابن ہشام قیومی
بامحاورہ عام فہم کاغذ گلیز قیومی	۱۲ ر	شرح تہذیب طبع جدید محشی بحواشی		بدیع الزمان ہمدانی
مرآۃ الواعظین ترجمہ اردو		ملا عبد الرحیم و مرزا محمد علی بزبان عربی		مفصل
درۃ الناصحین اسمین جابجا اشعار		و حاشیہ ملا علی رضا بزبان فارسی معہ		تاریخ فرشتہ - مقالہ دوم قیومی
مثنوی مولانا روم اور اضافہ کیے گئے ہین		رسالہ تصور و تصدیق مولانا مولوی	ر	ایضًا دوازدہم
کاغذ گلیز مطبوعہ مطبع قیومی	۱۲ ر	صدر الدین شیرازی کاغذ گلیز عمدہ		مقامات ابن خلدون قیومی
قصص الانبیا کلاں کاغذ گلیز چھاپا		مطبوعہ مطبع قیومی	عہ ر	تذکرۃ الشعراء - مطبوعہ مطبع قیومی
صاف جوہر قلم مطبوعہ مطبع قیومی	۱۲ ر	ایضًا کاغذ خانگی	۱۴ ر	منیۃ المصلی محشی کاغذ چکنا قیومی
مجالس الابرار وعظ ہین مشہور		ایضا کاغذ سفید معمولی گلیز	۱۲ ر	ہدیہ سعیدیہ
و مستند کتاب ہے کاغذ گلیز عمدہ	للعہ ر	کافیہ مرتبہ مولوی عبد المجید صاحب		فصول اکبری قیومی تقطیع
تنقیۃ البطون - اسمین نہایت		راموی جسپر مکمل حاشیہ سید شریف		ہدایۃ النحو - قیومی
ضروری مسائل درج ہین قیومی	۸ ر	جرجانی اور نیز دیگر حواشی معتبر شرح		مجموعۂ منطق - قیومی
دلائل الخیرات معہ مرتبہ مولٰنا		سے مثل غایۃ التحقیق شرح جامی		جنگ صرف کامل قیومی
حاجی شاہ محمد ابوبکر صاحب پھپھوندی		حاشیہ عبد الغفور حاشیہ ملا جلال		شرح جامی معہ حاشیہ عصام نہایت
کاغذ گلیز عمدہ قیومی	۱۰ ر	حاشیہ ملا عبد الرحمن رضی وغیرہ		صحت کے ساتھ چھپی ہے کاغذ عمدہ - مطبوعہ مطبع قیومی
دلائل الخیرات مترجم بدو ترجمہ		وغیرہ سے اخذ کرکے چھپائے		گلستان مصطفائی
حاشیہ شدہ قیومی	عہ ر	گئے ہین کاغذ گلیز قیومی	۷ ر	زلیخا مصطفائی
صلوٰۃ الرحمن - ترجمہ منیۃ المصلی		میزان الصرف قیومی	۳ ر	عبد الواسع مصطفائی
کاغذ گلیز عمدہ قیومی	ر	قواعد فارسی	ر	رقعات عالمگیری مصطفائی
سنن ابی داؤد		شرح فصول اکبری		انشای قاآنی مصطفائی

جملہ خط و کتابت بنام حاجی محمد عبد القیوم تاجر کتب کلکتہ و بالیلی اسکوائر نمبر ۱۶ - آنا چاہیے